



فشرده تحقیقات و ارزیابی ما از

فاجعه دردناک ۴ بهمن

www.iran-archive.com

کنش و دو نفر دیگر زخمی میشوند، از طرف دیگر نیز دونفر به اسامی "عباس پرولتر" (کیکاووس درودی) و هادی کشته و سه نفر زخمی میگردد یعنی جمعا از طرفین ۵ نفر شهید و پنج نفر دیگر زخمی میشوند. در این درگیری افراد داخل مقر رادپوشی میبایست نگذارند افراد مسلحی که بطرف روابط عمومی اردوگاه آمده‌اند بداخل محوطه اردوگاه رادپوشی نفوذ کنند. *

پیشمرگان اتحادیه میهنی پی‌اچ‌اچ خلق سلاح همگی، جماعتی را که جلوی روابط عمومی تجمع نموده بودند و در بین آنها دو زن و یک بچه نیز دیده میشد به طعسر اتحادیه میهنی برده بعد از آرامش نسبی و رفع تشنج اولیه معظی مدنی و همسرش نیز به این جمع پیوستند چرا که معظی مدنی و همسرش در زندان جناح توکل در مقر رادپوشی پسر میبهرده و هر آن خطر مرگشان میرفت. "الف" نیز بر طبق خواست جناح امین (معظی مدنی) و حماد شبانی از زندان جناح توکل نجات یافته و به جمع آنان در مقر اتحادیه میهنی پیوست. مادر لاهی‌های شهید و زن حامله دیگری که همسر یکی از اقلیتی‌های مقر کمیته گردستان میباشد و در این جریان بی طرف است با دو بچه شهید محمود صودی (مایک) و مری لاهی نیز در محوطه درگیری به مقر چریکهای فدائی خلق منتقل میشوند. جماعت مقر رادپوشی نیز از طرف اتحادیه میهنی در یکی از اتاقهای اردوگاه رادپوشی نگهداری میشوند. از همان لحظه‌ای که پیشمرگان اتحادیه میهنی، جناح حماد شبانی را به طرف مقر خود میبردند، اعترافات این جناح به اتحادیه میهنی شروع میشود که با جماعت دیگر (جناح توکل) راهم باید بیاورید و با اینکه ما را هم به مقر رادپوشی برگردانید.

بعد از فروکش کردن تشنج لحظات اولیه درگیری و تسلط اتحادیه میهنی بر اوضاع، نماینده تام‌الاجتبار اتحادیه میهنی با بختی از نیروهای ایرانی فسال در کردستان و از جمله رفقای سازمان ما تماس گرفت و ضمن شرح ماجرای اقلیت گفت که طبق خواست خود اقلیتی ما پیشمرگان ما دخالت کرده‌اند و آنها را خلق سلاج کرده‌اند که البته بدون اجازه و اطلاع دفتر سیاسی اتحادیه میهنی بوده است ولی اکنون که اینطورانده و در منطقه تحت حاکمیت اتحادیه میهنی چنین ماحرشی اتفاق افتاده بنظر اتحادیه میهنی می‌باید هیئت تحقیقی با شرکت نمایندگان اتحادیه میهنی و نیروهای ایرانی تشکیل شده و ماجرا را بررسی کند و نظر ما را جویا شد. جواب رفقای سازمان ما این بود که بدلیل قطع رابطه سازمانی با اقلیت که از طرف اقلیت صورت گرفته شرکت ما در هیئت تحقیق در صورتی عملی خواهد بود که دو جناح اقلیت با آن موافق باشند. اما گذشته از این مسئله ما آمادگی خود را برای شرکت در بررسی مسئله اعلام نمودیم و پیشنهاد نمودیم که اتحادیه میهنی با دو جناح سجعاً پیشچند و براساس توافق آنها هیئت تحقیق انتخاب شود چون در هر حال یک سر ماجرا انسان هستند، جناح معظی مدنی با شرکت همه نیروها موافقت کرده است چرا که از نظر خودش بر حق بوده و خواهان هرگونه هیئتی که جناح توکل نیز با آن موافق باشد بود. جناح توکل شرکت همه نیروها را نپذیرفته و گفته بود (براساس شنیده‌ها) که حزب دمکرات و راه کارگر دهنم ما هستند چگونه میتوانیم قبول کنیم در هیئت تحقیق شرکت کنند.

* فعلاً ظاهر ما حراست در طی گزارش عمق ماجرا روشن خواهند شد.

توکل با این موضوع، با شرکت نماینده اتحادیه میهنی، نماینده کومه‌له و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی بعنوان هیئت تحقیق موافقت کرده بود.

اما در اولین جلسه این هیئت در دفتر ماموستا اظهار نموده بود که منظور از هیئت تحقیق هیئت تحقیق اتحادیه میهنی میباشد چرا که اورای اتحادیه میهنی برایش مهم است و شرکت نمایندگان دیگر نیروها به خود اتحادیه میهنی مربوط بوده و هیچ ربطی به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ندارد و در همین جا (۱) این هیئت در نیمه راه با مانع روبرو شده و این هیئت عملاً منفی میشود.

اتحادیه میهنی پس از این قضیه با نمایندگان کومه‌له، حزب دمکرات، راه - کارگر، چریکهای فدائی خلق و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی تماس گرفته و از آنان میخواهد که برای برگزاری اولین جلسه هیئت تحقیق جهت بررسی ماجرای اقلیت در مقر رادیوشی این سازمان در روز ۸۶/۱/۲۹ حضور بهم رسانند. این هیئت نقش هیئت پیش گفته را نداشته و حضور نمایندگان سازمانهای سیاسی ایرانی در آن جنبه نظارت بر کسار کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی را داشت ولی اتحادیه میهنی این حق را برای سایر نیروهای شرکت کننده در هیئت قائل شد که چنانچه خواستند مستقلاً به تحقیق راجع به مسئله بپردازند و موضع گیری علنی نیز برای هر نیروی سیاسی آزاد میباشد. در نتیجه فشارهای زیادی که جناح امین به اتحادیه میهنی وارد میکرد همزمان با شروع اولین جلسه هیئت تحقیق جناح امین نیز از مقر اتحادیه میهنی به مقر رادیوشی سبفا نقل مکان نمود و اکنون دیگر هر دو جناح در همان مقر رادیوشی بسر میبردند. در تسدو چند روزه جناح امین بعد از درگیری تا شروع کار تحقیق یعنی از ۲ بهمن تا ۹ بهمن گرچه وسائل انتشارات، بیسیم، رادیو و اطحه‌ها از طرف اتحادیه میهنی ضبط شده بود اما جناح توکل توانست از سادگی بیشترگان اتحادیه میهنی استفاده نموده و تحت عنوان اینکه میخواهند به مام جلالوشیخ عزالدین دو پیام چاپ کنند به انتشارات رفته و دو اعلامیه را به تاریخهای ۶ و ۷ بهمن تایپ و تکثیر میکنند که همان اعلامیه‌های شماره ۱ و ۲ این جناح میباشد. همچنین میتوانند با خارج تماس بگیرند. اقدام با اعتراض جناح منطقی مدنی روبرو گردید و اتحادیه میهنی بعنوان حکم مقرر داشت که جناح امین نیز به اندازه جناح توکل میتوانند از همان امکانات استفاده نمایند که جناح امین توانست طبق نظر اتحادیه میهنی اعلامیه شماره ۱ و شماره ۲ شورای عالی سبفا را چاپ کنند. بعد از درگیری برای رعایت ظاهر دو جناح توافق نمودند که جمله "رادیو بعثت نقش منی مدنی تعطیل است" با صدای گوینده اصلی از رادیو خواند شود.

اولین جلسه تحقیق در ساعت ۱۱ صبح روز ۶۲/۱۱/۹ در مقر رادیوشی سبفا آغاز بکار نمود. زمانی که اعضای هیئت مرکب از دوتن کومه‌له‌ای، دوتن از دفتر ماموستا، دوتن از راه کارگر، یک نفر از چریکهای فدائی خلق و یک نفر از حزب دمکرات بود همراه با نماینده اتحادیه میهنی به محل نشست هیئت رفت. عباس توکل در همانجا حضور داشت. اتحادیه میهنی مطرح کرد که دو نفر از جناح امین و دو نفر از جناح توکل نیز در هیئت حضور داشته باشند ولی عباس توکل شوال نمود که ابتدا هیئت روشن کند که آنها (جناح امین) کی هستند و ما کی هستیم، آیا ما را نماینده سبفا

میشناسید یا آنها را که نماینده اتحادیه میهنی پاسخ داد : ما کاری به مسائل درونی شما نداریم بیشتر ما شما دو جمعیت از یک سازمان هستیم ، در روز ۴ مهمن جنبایی در سین خودتان مرتکب شده اید و ما برای روشن شدن این نلها آمده ایم ، چکار داریم که نمائید نماینده با آنها . برخی از نمایندگان نیروهای دیگر سیاسی توضیح دادند که شرکت نمایندگان سازمانهای ایرانی جنبه نظارت دارد و دخالتی در تحقیق ندارند (نماینده حزب دمکرات) ، در این مراحل کومهله سکوت کرده بود . موضع ما هم بررسی جداگانه مسئله گشته و زخمی شدن ده نفر همراه با ریشه یابی قضیه و شناخت انگیزه این جنایت که همانا مسائل سیاسی و اختلافات سیاسی است بود در همین اینکه مسائل سیاسی در مراحل بعدی میبایست مورد برخورد قرار گیرد . عباس شوکل این مواضع را قبول نداشت و با دلایلی چون من اینجا نماینده سازمان بوده ام و اتحادیه میهنی خود را این رامیداند ، رفیق ما بهرام در خارج به عنوان نماینده است و رفتای اتحادیه میهنی از این مسئله مطلعند در نتیجه معیبات که اکنون چنین برخورد میشود ، میگفت که ما به کسی اجازه نخواهیم داد در امورات ما دخالت کند و یا بخواهد سازمان را تقسیم کند . بعد از اتمام این حر و بحث ها و پیشنهادات نیروها برای شروع کار کمیسیون تحقیق ، در حضور عباس شوکل برخی از گوشه های برنامه کسار کمیسیون طرح شد . بهر صورت قرار شد (بر طبق پیشنهادات حزب دمکرات ، کومهله و سازمان ما) که مطالبی که از جانب مضموما مسئولین این دو جناح عنوان میشود هم در نوار ضبط شود و هم نوشته شود و امضاء گردد ، زیرا برای محکم کاری لازم بوده . و کمیسیون را از دوباره کاری میرهاند . لذا به عباس شوکل ، امین و حماد شبیانی گفته شد که مطالب خود را بطور خلاصه نوشته و زیرش را امضاء نمایند و بدین ترتیب شرح اجرایی روز درگیری از جانب عباس شوکل آغاز گردید .

عباس شوکل : ما هر روز ساعت ۲ - ۱/۵ بعد از ظهر با مقر کمیته کردستان تماس می گیری داریم ، اکنون مرا صدا زد و گفت رفتا کار دارند ، یکی از رفتای عضو کمیته کردستان گفت که تعدادی از رفتای مقر کمیته کردستان (این رفتا اکثرشان هوادار بودند) مسلحانه به سمت مقر رادبو حرکت کرده اند حدود سه ساعت پیش . با توجه به اختلافات درونی خودمان من متوجه شدم که این تعداد مسلح چرا اینجا می آیند و حتما قصد معینی دارند . من به این حرکت مشکوک شدم و فکر کردیم که باید توطئه ای در کار باشد . بلافاصله خودم بالا آمدم و با رفیق مسئول نظامی اینجا و گاو و صحبت کردم و خبر را به آنها گفتم ، آنم که شما آماده باشید . مسئول نظامی تپه های پشت مقر رادبو را سازماندهی کرد ، گاو هم مسئول پاشین یعنی جلو روابط عمومی باشد . من به آنها گفتم که هر کسی که میخواهد بالا بیاید باید اسلحه اش را در روابط عمومی بگذارد . آنوقت بالا بیاید در ضمن گفتم که اگر اسلحه را ندادند مادام که آنها تلسیک نکردند ، شاق تلسیک ندارید اما اگر آنها زدند شما باید بزیید و همه باید دفاع کنند ، حدود ساعت ۳ - ۲/۵ جماعت مقر کمیته کردستان از دورادور مقر هویسدا شدند ، در همین فاصله دو نفر به اسامی "ن" و "ب" کم شدند و بدون اجازه از مسیر بیرون رفتند که "ن" مسلح رفته بود و بجهت "ن" را در حالی که به سمت مقر پاشین میرفته دیده اند . سعید (حماد شبیانی) که روز فلش اخراج شده بود ظهر روز حادثه

در چادر روابط عمومی غذا میخورد سپس با فردی به اسم "بیا" از حزب دمکرات از چادر بیرون آمده و رفته‌اند. این فرد نزدیک ساعت ۱۲ نزد سعید می‌آید و چگونه می‌روند سعیداً نیم در همین عین امین (مظنی مدنی) هم به چادر روابط عمومی رفته بود که بلافاصله بعد از باخبر شدن از او خواستیم بالا بیاید و در چادر خودش باشد و اسلحه امین و همسرش را گرفتیم، دو نفر دیگر به اسمی "م" از "ا" غلغ سلاح شدند که بعد از درگیری پیش‌آنها (جناب مخالف - رگ) رفتند. دم مفر ایستاده بودم و "ا" هم بغل من بود که دیدم دو نفر از پاشین می‌آمدند، "م" و "ج" به‌شمرکه کمیته کردستان بودند و گفتند با شوکل کار دارند، گفتیم اسلحه‌هایشان را بگذارند و بالا بیایند، آنها امتناع کردند و برگشتند و رفتند. در این اردوگاه دو نفر از اعضای مرکزیت سازمان وجود دارند و بنا به تحلیل خودم اینها می‌خواستند دو عضو مرکزیت را بکشند یا دستگیر بکنند و رادیوی سازمان را تصرف کنند. به مسئول نظامی گفته شد شما هیچگاه حق شلیک ندارید مگر از طرف آنها شروع شود و در آن صورت همه نباید دفاع کنند و اجازه ندهند رادیوی سازمان به تصرف آنها در آید. دو نفر که می‌رفتند خودم دیدم که به یک عده رسیدند که داشتند بطرف مفر می‌آمدند و وارد محوطه روابط عمومی شدند. چیزهایی که از دیگر بچه‌ها شنیده‌ام حادثه چنین بوده که چند تن از به‌شمرگان ورزیده به اسمی "ق"، "م"، "م"، "عباس" و "ا" جلوتر می‌آمده‌اند. کاوه از ۲۰-۱۵ متری ایشان می‌گوید اسلحه را بگذارید توی روابط عمومی، عباس با شوخی و خنده امتناع میکند، کاوه دوباره تاکید میکند که جلو نهاید شلیک میکنم و یک رگبار هوایی می‌بندد، طبق اطلاع "م" جلو می‌آید و می‌گوید کاوه اسلحه‌ات را ببنداز، کاوه گفت "م" برو برگرد و "م" کاوه را به رگبار می‌بندد و در همان حال عباس زده میشود. دو حالت وجود دارد (۱) بعد از شلیک کاوه، اسکندر عباس را زده باشد. (۲) همان رگبار "م" به عباس هم خورده باشد. در اینجا، "ا" پیشنهاد کرد جد عباس را ببند که تیر را از جلو خورد با از عقب. (شوکل میخواست با این اظهارات این فکر را القاء کند که معلوم نیست عباس را چه کسی زده‌است و درگیری را چه کسی شروع کرده‌است - رگ) شوکل می‌افزاید: بعد از تیراندازی "م" دیگر همه رفقای دیگر موظف بودند، دفاع کنند. "ق" هم همانجا اسکندر را به رگبار می‌بندد. پس از شروع تیراندازی یک سری متواری میشوند. سه تا چهار نفر به سمت راست رفتند، یک نفر از سمت موتورخانه بالا آمد. بعضی رسیدن به‌شمرگان اتحادیه میهنی، مسئول نظامی دستور میدهد که جنگ را قطع کنند. بنظر من این حق ما بوده که در مقابل عده‌ای که می‌خواستند ایستگاه رادیویی را اشغال کنند، مقاومت کنیم و آنها می‌بایست اسلحه‌هایشان را می‌گذاشتند. بعد از درگیری، این مسائل برای ما روشن میشود: صبح روزی که افراد مسلح کمیته کردستان به سمت مفر رادیو می‌آیند اسلحه‌هایشان را پستاک میکنند. در تعدادی از دیگر اسلحه‌ها خاک میریزند و سوزنهاشان را در می‌آورند. قبل از حرکت سیم گواکسی سیم را در آتش می‌اندازند که بعداً اعضای کمیته کردستان سیم دیگری می‌آورند. در بین این افراد کسانی بوده‌اند که هیچوقت به این مفهومی نیامده‌اند. "م" که اکنون نزد کومه‌له است به شخصی به اسم "م" گفته که حمادشپانی قبل از درگیری در مفر رادیویی به آنها گفته شورای موقت تشکیل شده و دستور داده دو تن از اعضای مرکزیت را زنده دستگیر کنند (شوکل و اعظم) که باید تحقیق شود.

از سطر ما سعید که روز فلش اخراج شده بود با سه عضو دیگر یعنی امین و فرید و عباس در رأس یک مجموعه بهیترمرگه به قصد تسخیر رادیو آمده بودند . مادر فاطمه درگیری گذاشتیم برای امین و زین و "م" و "ج" خطری پیش نباید و آنها را در اختیار داشتیم و باید بعداً در دادگاه علنی آنها را محاکمه کنیم سپس هر جا خواستند بروند ولسی اتحادیه میهنی با زور امین و زین را که در اختیار ما بودند از ما گرفت . با وجود اینکه سه تن از رفقای ما حسن ، کاوه و اسکندر شهید شده اند و "ب" و "م" نیز زخمی شده اند اما با این حال ما خوشحالیم که این توطئه را خنثی کرده ایم . تعدادی از آنها در مقر کمیته گردستان گفته اند که برای تحمن میروند ، در جواب آنها باید گفت در سیستم کمونیستی تحمن معنی ندارد ، فرض کنیم اینها به قصد تحمن آمده باشند . چرا تحمن را میخواهند در بخش رادیو بکنند و چرا در همان مقر کمیته گردستان تحمن بگردند ؟ شبهه های تشبیه و اعتراض در اساسنامه های کمونیستی موجود است . چرا اگر برای تحمن میآمدند ؟ آیا اطلاع نداده اند ؟ چرا مسلحانه آمده بودند ؟ چرا بهیترمرگه آمده (هوادار که هیچ گونه حقوقی در رابطه با تشکیلات سازمان ندارد) بودن زن و بچه و مادر شهید همراه آنها جزو توطئه بوده است (مادر شهید راهمان روز به پاشین میبرند و همراه خود میآورند) اگر بوده باشد ولی هیچ ربطی به مسئله ندارد .

آذر که از اینجا اخراج شده بود نزد چریکهای فدائی میبرود و از آنها طلب یک بهیترمرگه مینماید که به مقر پاشین میبرود و زمانی که آنها بهیترمرگه نمیدهند خودش صبح درگیری میبرود و همراه جماعت برمیگردد . اگر راست میگفتند و برای تحمن آمده بودند چرا بعد از اولین تلیک (بعد حرفش را اصلاح کرد و گفت اولین تلیک سمود - رگ) برنگشتند ؟ چرا جلو روابط عمومی تحمن نکردند و میخواستند بالا بیایند . اینکه این مسئله بخود اینها مربوط میشود یا سازمانهای دیگری هم پشت اینها فرار داشته اند مسئله ای است که بعداً در سطح جنبش پخش خواهد شد . ما بعداً از رفقای اتحادیه میهنی خواستیم آنها را خوبیل ما بدهند که ندانند . ندانستن اینکه سازمان کبیت میباشد علتش روشن کرده . کمیته مرکزی معتقد است اگر اینها رادیو را میگردند بزرگترین ضربه بود و اینکه چند روز رادیوی سازمان تعطیل باشد مسئله ای نیست .

نوکل در فبال این مسئله که چرا فعل از ما چرا به اتحادیه میهنی یا مثلا به مقر چریکهای فدائی خبر ندادند ، اظهار داشت : ما گفتیم که هیچگونه فرصتی نسوده است تا ما خودمان را آ. آ. اردیم و با عضو دیگر کمیته مرکزی صحبت کردیم و با مسئول نظامی صحبت کردیم . در فرصتی نمانده بود ، شخصی به اسم "ج" از مقر پاشین در مقر پاشین میگوید که ما حالا بالا میرویم بعداً برمیگردیم . شما راهم (یعنی اعضای کمیته گردستان) خلق صلاح میکنیم و این نیز نشانگر یک توطئه است .

نوکل بعداً سائل را از دید خودش در ۲/۵ صفحه بزرگ نوشته و امضاء نمود که یکی از نمایندگان دفتر ما موستا چهار برگ از روی آن نوشت و بین نمایندگان سازمانها توزیع گردید .

سپس حماد ششانی شرح ماوقع را بدین نحو بیان نمود : از حادثه روز فیل از درگیری میگذرم که باند نوکل وقتی حکم اخراج مرا صادر کرد با چه تکسلی شو مانده ای

علیرغم توضیحات من و اعترافم به چنین شیوه‌هایی از تصفیه‌های تشکیلاتی و نوشته‌های من که میبایست در صفوف اعضاء سازمان پخش میشد ساعت چهار روز ۳ بهمن مراکشان کنان روی گل و برف تا نزدیک چادر روابط عمومی بردند و چون کسانی که مرا میکشاندند خود خسته و کوفته شده بودند و منم از نا افتاده بودم ولم کردند ، من بهرترشیبی بود خودم را در روابط عمومی مستقر نمودم . من اعلام کردم که اگر بارها مرا بیرون بیندازند دوباره بالا میآیم تا به کنگره و ادارات مجلس . برای من نگهبان تعیین کرده بودند حتی اجازه نمیدادند از دستشویی داخل محوطه استفاده کنم ، نگهبانهایم بدون اسلحه بودند ، فعلا بارها توسط اسلحه مرا تهدید کرده بودند و کارگر نشده بود بهمین خاطر ایتبار از زور بازو استفاده میکردند . شب رفیق امین پیش من خوابید و صبحش از من خواست که فعلا بروم . من گفتم کجا را دارم بروم ، من صبح جا نمیروم و موضع را از رفتن برایش گفتم او گفت که منم تمام نیروییم را صرف تدوین نوشته‌هایم میکنم که به تشکیلات ارائه دهم و با شنیدن موضع من بلافاصله خوشحالی سراغ نوشته‌هایم رفت . ساعت ۱/۵ بعد از ظهر امین با اضطراب مرا از خواب بیدار کرد ، "ب" کنار چادر ، در بخش داخلی چادر نشسته بود . امین با اشاره سر مرا متوجه میکرد که باید بروم و بازبان طوری که "ب" متوجه نشود میگفت برو ، برو . میخواهند بکشند . بچه‌های مقر باشین میآیند ، عباس آماده باش داده و بلافاصله سنگربندی میکنند . گفتم پس تو ، گفت اگر سراغ من بیایید حتما خودم رامیکشم . من از روحیه رفیق امین شجب میکردم که چطور از صبح تاکنون چنین تغییر کرده است .

هنگام صحبت از لایزال چادر دیدم حسن آمد البته صلح و "ب" را مدارد . رفیق امین در فاصله رفتن "ب" و شویب پست مسائل سنگربندی و آماده باش را بمن گفت و منظور از بچه های مقر باشین عباس پرولترویدی بود . شخصی به اسم "ب" بشمرگه حزب دمکرات که همان گاوه بود در همین محبت‌های امین با من داشت از روابط عمومی معرفت طبق پیشنهاد امین به او گفتم سیرت کجاست او گفت مقرارتش را شببخش می روم ، به او گفتم ، بایست منم می آیم . من از "ب" استفاده کردم و با او از روابط عمومی رفتن البته امین مرتب امر را داشت که وسایل را اول کن ، زودتر برو . ولی من وسایلم را جمع کردم ، اسلحه ام را بستم . من سعی میکردم شانه به شانه "ب" حرکت کنم . وقتی بالای جاده محله "..." رسیدیم "ب" از من پرسید که رفیق سعید بالاچه خبر بود؟ من چون نمیخواستم مسائل را پیش او بگویم ، گفتم ممکن است کار جمعی داشته اند . و ی گفتم که نه بالاسنگربندی بوده همه مسلح شده بودند . من فکر کردم که اگر مسائل راه "ب" بگویم چنانچه حادثه ای برای من پیش آید یک نفر خارجی از ما جرا خبر خواهد داشت و بهمین خاطر ماحرای اخراج خودم در روز ۳ بهمن ، نامه خودم را به گاوه برایش بازگو کردم و گفتم آنها می خواستند مرا بکشند و اسلحه کشیدن گاوه را بروی خودم برایش گفتم . البته ابتدا از او قول گرفتم که مادام برای من اتفاقی نیفتاده قول شرف بدهد مسائل را نزد هیچکس بازگو نکند و او قول داده بود . گفتم دیروز عباس شاخه راهم کنار گذاشته اند ، گفت کجا میری گفتم جایی ندارم بروم سعی میکنم امشب به مقر برگردم الان به محله "..." می آیم چون قرار است عباس ویدی بیایند به آنها بگویم سنگربندی کرده اند . به محله "..." رسیدیم و من از "ب" خدا حافظی کردم . در "فلان محل" "ن" که

مطرب می گشت مراد دارد. اینجا هم دیگر راستل کردیم و او اظهار خوشحالی نمود از اینکه من زنده هستم. من به خانه، دوست "ن" "ج" و منم تا استراحت کنیم و به "ن" گفتم قرار است بچه ها بیایند اگر آمدند مرا خبر کن. چند دقیقه نبود که در خانه "ج" بودم، "ن" مرا خبر کرد که رفقاً آمدند. "م-ت" و "س-ق" بودند. از بابت برخورد ما من و عباس پروتسز اظهار تاسف کردند و گفتند می خواهیم برویم مرکزیت را ببینیم و اعتراض کنیم. من احوال بدی و عباس را پرسیدم گفتند دارند می آیند. شما می بچه ها هم همراهتان هستند و از قبضه اخراج شما و رفیق عباس کامیابانی مطلع شده اند. گفتم رفقاً نروید تنها نروید ولی آنها تصمیم گرفتند بروند و فقط به آنها توصیه کردم مادام که می روند مواظب باشند. من و "ن" سمت مقر اتحادیه، میهنی رفتیم و سی متری دورتر فرشته بودیم که دو ماشینی رفقاً را که از آن سمت می آمدند دیدیم و رفقاً را شناختم. با همه روسی کردم و این لحظه برای من خیلی خوشایند بود و احساس میکردم دوباره در مقر سازمان می باشم. ما حرای بگیریم گیری را به آنها گفتم ولی آنها از من خواستند که با آنها برگردم و گفتند ما برای اعتراض و نفع من می رویم. من هم با اشتیاق پذیرفتم که همراه آنها برگردم. نرسیده به روسری مقر اتحادیه بواسطین ها پیاده شدیم، همه سمت روابط عمومی راه افتادیم از او اسط جمعیت مدای کاوه راهمراه ما تلسک دوای می شنیدم که چیزهایی می گفت مثل طوبیاشیدو ... مدای عباس پروتسز را شنیدم که می گفت کاوه کاوه تلسک بکن ، تلسک بکن ، فریادهایی را هم از اسلامی شنیدم که مثل دستورات نظامی بود. جنگ شروع شده بود و مرتضی " روی ما خبر می یارید. شنیدم که گفتند عباس را کشتند. به پشت سر پیاهیم گفتم بروید اتحادیه میهنی را خبر کنید، گفتند خودت برو. ترا بیشتر می شناسند. قبلاً " زنی رفته بود. اتحادیه میهنی را خبر کردند و همین خاطر من سمت جریکهای فدائی رفتم که آنها را خبر کنیم. زمانی که با جریکها برگشتیم و به محل حادثه رسیدیم دیگر جنگ تمام شده بود و پیشمرگان اتحادیه میهنی رسیده بودند و همه را خلع سلاح کرده بودند.

پس از حادیه شبانی، امینی (مظفقی مدنی) بسه تشریح

حادثه پرداخت: بمسابقه کی شورای عالی سازمان که بعد از این فاجعه در ۴ بهمن ماه تاسیس شد و همه شما و بخصوص رفقای اتحادیه میهنی شکر میکنم. معتقدیم باید غیر از جنبه تحقیق، نیروهای سیاسی برخورد جدی تری با این مسئله بنمایند و بگذارند که این شیوه ها تبدیل به سنت شود حتی اگر به محکوم نمودن ما منجر شود. مدتهاست که در درون سازمان ما تلاشی نموده ایم با این گرایش اپورتونیستی مبارزه نموده و آنرا طرد کنیم. من تمام تلاشم را در این مدت اخذتاقی به مبارزه اپورتونیستی مبارزه پیشگیرانه صرف میکردم. بعد از چهار سال کمیته مرکزی را محسور کرده بودیم که کسکره را برگزار کند. قرار بود تا اردیبهشت ماه ۶۲ کسکره برگزار شود ولی بجسای سرگراری کسکره مرتضی " از این ور و آنور نیروی جفاکار وارد می کردند، ما کوشش خود را ادامه دادیم. من آخرین نوشته خود را در روز دوم بهمن ماه ارائه دادم. یک هفته قبل از جریان به سید (حاده شبانی) تویخ دادند. من به سعید گفتم نباید اجازه داد کسکره عقب بماند. ما یک کارستانه عمومی تحریریه (من و حماد) خواهان کسکره شدیم. روز ۱۹ اردیبهشت ماه گفتند ماه فرمت. روز ۱۹ مرداد گفتند اجازه ندهید یکی از اعضای ما از خارج نباید نارمان کسکره را منع کنیم. رفیق بدی را که

به اعتراض از داخل آمده بود اخراج کردند. همراه با رفیق سعید در ارتباط با مسائل کنگره با آنها بکار بحث میکردیم که بروی من املحه کشیدند. من از آن پس استعفا دادم. آنها سعی می کردند بجای کنگره بکی بکی ما را اخراج کنند. روز دوم بهمین ناچاراً "نمفله گاره" آخرین نوشته ام را ارائه دادم که بطور همه جانبه فشار آوردند. بیکباره سعید را اخراج کردند. عباس کامیاران از مسئولینش کنار گذاشتند. روز سوم بهمین نوبت حماسم بود که سعید گفت امین مرا بر او آورده اند من باورم نشد. همه می دانند که تلاتهای رفیق سعید باعث تاسیس رادیو شد. رفتم توی چادر خودم، سعید آمد آنها و دراز کشید. سپس رفت که جواب اخراجیه را بنویسد و منم مشغول نوشتن نامه شدم. آن روز ساعت ۲/۵ برای جای صدازده. توی مقر تلویج بود. یک عده بدون املحه دور سعید را گرفته بودند و مرتب می گفتند که تو اخراجی هستی برو بیرون. سعید اعتراض کرد و با آنها رفیقانه بحث می کرد و می گفت من فدائی هستم. سعید را پنج نفری گرفتند و گویان کتان از میان برف و گل تا دم روابط عمومی گذاشتند. سعید آنها ایستاد و شعار داد. درود برداشتی. سپس خواست برگردد که بهیچرگان نگذاشتند و سعید با هر شرتیبی بود خودش را تا چادر روابط عمومی رساند. ساعت ۵ بود و تقریباً هوا تاریک شده بود که بالا آمدم. آذر که همواره رفیق خوبی بوده همیشه با این گراباش مبارزه کرده و گرچه بخاطر درد و ناراحتی کمز "آ" گفته بود باید برود خارج اما بخاطر مخالفتش با آنها او را نمی فرستادند. را دیدم. آذر را اخراج کرده بودند و او کنار مقر ایستاده بود. بعد از مدتی رفتم چادر و همرم را فرستادم که آذر را بیاورد چادر ولی او نیامد. دوباره برگشتم پیش رفیق سعید، او داشت با چند تا از بچه ها بحث می کرد بشکلی رفیقانه. ابتدا گفتم چرا بحث رفیقانه می کنی ولی بعد به بحث کشیده شدم. مدتی بحث کردیم و طرفهای بحثمان تا حدودی قانع شدند. برگشتم به چادر دیدم آذر با لباسهای خیس برقی توی چادر است. گفتم چرا خیس می گفت رفتم پیش چریکها و از آنها خواستم مرا تا به محل "... بیرون ولی آنها قبول نکردند. آذر گفت رفیق امین، رفیق سعید را خورد کرده اند و پیشنهاد کرده شب را پیش سعید بخوابم که پذیرفتم. به آذر گفتم اینجا بمان قرار است فردا عباس و بدی بیایند. رفتم پیش سعید خوابیدم صبح آمدم بالا دیدم نه آذر هست و نه همرم. به مقر عمومی رفتم. دیدم نگاه ها خیلی مسخره بار بود. به چادر برگشتم و به همرم گفتم که برای ظهر باشین نمی آیم. حدود ساعت ۱/۵ مدای بلند توکل را شنیدم که می گفت بچه های مقر باشین دارند می آیند. سنگر بگیرید، "الف" را خبر کنید. فکر کردم اولین کسی را که بکشند سعید خواهد بود رفتم به سعید که خوابیده بود و بیدارش کردم گفتم سرو تا کنگره، "ب" و "الف" آنها بودند. حسن با املحه آمد و "ب" را مداره که بسودن املحه بود. در موقع تعویض پست به سعید گفتم سرو تا کنگره بلند شو برو بچه های مقر باشین دارند می آیند. "ب" دوست حوسی برای گرفتن نشریه جهان به روابط عمومی آمده بود. گفتم با همین سرو، سعید و سابلش را جمع کرد و رفت. آمدم بالا دیدم "آ" سفید در ایستاده، "م" با حالتی استعفاء آمیز مرا نگاه می کرد. آمدم چادر همرم ریگش بریده بود و گفت املحه ها بمان را گرفتند. من قیلاً به همرم گفته بودم در مورنیکه بخوانند به من توهین ناروا نکنند با کلتم خودم رامی کشم و با شنیدن این حسرت از همرم به او گفتم بگر بگفته بودم. من کلتم را می خواهم. به همرم گفتم فرار!

عباس و بدی بیاید. در همین عین کاوه صدا زد که سمید در رفت، سمید در رفت. "الف" که مسئول مقر اینجا می باشد نیز گفت "ن" و "ب" هم در رفته اند. یک سری بالای تپه' رادیو سگرگرفته بودند. یک سری روی تپه' پشت مقر اسکندر پشت چادر روابط عمومی بودند و کاوه جلو روابط عمومی. یک عده جلو داشتند می آمدند. اسکندر صدا زد کاک عباس بچه های خود مانند چکار کنیم. عباس توکل گفت نکسان جورند برنید. من از جلو چادر خود نگاه می کردم. آذر را با بچه های کوچک (فرزندانش شهید محمود محمودی، بابک، ر.ک) تشخیص دادم خیالم راحت شد. از اینس بابت که زن بچه همراه داشتند و هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

دو سربیشتر آمده بودند ("ج" و "م") برگشتند. بچه ها ایستاد جلوتر آمده بودند که کاوه گفت: ایست، ایست و صدای شلیک آمد و بچه ها همه زمین گیر شدند. من دیگر کسی را نمی دیدم. بعد از پنج ثانیه از تیراندازی "ا.ش" دادزد که امین و "م" بیایند بیرون. ما خواستیم بیرون بیایم که "ا.ش" با کلت ما را تهدید کرد و گفت برو تومی کشمت. در همین موقع بین صدای تیراندازی، فریاد پشمبران اتحادیه میهنی بگوش می رسید. و صدای "ا.ش" برای قطع تیراندازی شنیده می شد. مراکشسان کتان پاشی آوردند جلو بچه های اتحادیه میهنی. چون نمی دانستند من اسپرم. گفتن می خواهم نوالت بیروم. حسی از باند توکل مرا گرفتند منم گفتن به پشمبران اتحادیه میهنی که اسپرم. در همین لحظات آنها فهمیده بودند که من دارم از دستشان در می روم. اقدام به برداشتن یک اسلحه برای زدن من کردند که پشمبران اتحادیه میهنی بگذاشتند و موفق بگشتند.

پس از اظهارات امین (معطفی مدنی) و رفتن حامد شبانسی و امین، عباس - توکل حواسته بودند که بکنه ای را به گوش نمایندگان در کمیسیون برسانند. کمیسیون موافقت کرد. عباس توکل گفت که ما فعلاً هم به اتحادیه میهنی گفته بودیم واکنشون هم می گوئیم که ما حاضر به پذیرش دار دسته' امین در مقرهای سازمان نیستیم مگر زمانی که هیئت تحقیق اینجا باشد و برای تحقیق لازم باشد. اینجا باشد.

در روز دوم یعنی ۶۲/۱۱/۱۰ تحقیقاتی درباره' افرادی که در اردوگاه رادیو بودند، بعمل آمد و همچنین مشخص شد که در روز ۶۲/۱۱/۲ حامد شبانسی از سازمان اخراج شده بود و در چادر روابط عمومی زندگی میکرد. در ساعت ۱۲ روز چهارم بهمین وی با یک حزب دیمکراتی بنام "ب" تماس می گیرد و حدود ساعت ۲/۵-۱/۵ به وقت اینسرا همراه ما او به طرف محل "..." می رود و به افراد مسلح که از مقر پاشین آمده بودند، می پیوستد. پس از روشن شدن این نکات، کمیسیون تحقیق خواهان کسب اطلاع در مورد بگوشنه نکات از طرفین درگیری می شود که در زیر ملاحظه می کنید. در ابتدا تسوکل توضیحاتی به شرح زیر ارائه می دهد:

تسوکل در مورد این مساله که چه کسی پشت می سم در روز حادثه ناوی حسرفزد و دفنفا" به جبری گفت، نمی خواست نظیر روز اول تحقیق بطور روشن اظهار نظر نماید (ر.ک) و اظهار داشت: رفتن "م" از اعضای کمته کردستان پشت می سم بود، او جبر

دلیلی بمن نگفت ولی اسکندر مسئول بی سیم بمن گفت که عده ای از آنها گفته اند
 برای تخمین می رویم و کسانی که از اینعارفته بودند با آنها بوده اند مثلاً آذر
 عباس توکل کمی فکرکرد وگفت همان آذرایدی که شهرپور اخراج شده بود و درمقر هاشمی
 بود و سازمان هم مراعاتش می کرد تا خودش غسته شود و بعد نیز همراهان بسوده و
 سؤال اینست که او چرا آمده است ، بنظر من این توطئه در ۱۰ فرار دو نفر ("ن" و
 "ب") مارا متحرک کرده بود.

در مورد اینکه پیام رمز کجاست ، عباس توکل گفت ممکن است نزد خود اسکندر
 بوده باشد یا اینکه دروسائل باشد دراتاق بی سیم . عباس توکل اسم یدی را درارتباط
 با این مسئله که دربین کسانی که می آمدند چه کسانی بوده اندکه اخراجی بوده اند ،
 مطرح نمود .

درمورد این مطلب که آیا توکل می تواند درباره وجود توطئه دلیلی اقامه
 نماید کمیسیون تحقیق از توکل جویا شد ، وی گفت که هیچ وقت سابقه نداشته ۲۰ - ۱۰
نفر نزد ما می آیند و می بایست اطلاع هایشان را می گذاشتند . تشکیلات ما سخنپسای
جداگانه دارد و همینطور شیست که هرکس دلش خواست به هرکس سرزند ، آنها حق
ندارند نزد ما بیایند چون آنها خودش کمیته دارد و تشکیلات بهیمرکه یک تشکیلات جدا
و وابسته به تشکیلات سازمان است و به کمیته کردستان ربط دارد .

درمورد این موضوع که آیا توکل خبری از حرفهای حمادشهباشی با "ب" حسرت
 دمکراتی دارد که می گوید آمدن "ب" به توطئه آنها ربط داشته ، توکل گفت : ما خبری
 از صحبتهای حماد با "ب" نداریم ولی سعید (حمادشهباشی) دوبارقبلاً با حزب دمکرات
 تماس گرفته بود . باراول ده روز قبل از ماجرا ، حماد برای سه روز کم شد ، فقط سه
 امین گفته بود که به "... می رود و سری هم به اتحادیه میهنی می زند ولی بعد معلوم
 شد نه "... رفته بوده و با عباس پرولترو به زانکوی حزب رفته و باید یک فرد حسرتی
 تماس گرفته بود که برسر آن اخطار گرفت . می گوئیم چرا رفیق ؟ جواب می دهد در رابطه
 با مسائل هسرم در "... رفته بودم . بار دوم نیز درحکم اخراجش تا شبرداشته است .
 دلایلمان هم گرایشات او و مناسبات نزدیکش با دفتر سیاسی حزب بوده است . ما می گوئیم
 تماس بگیر ، ولی او تماس گرفته و این بزرگترین دلیل است . می توانی درمورد تماس
 سعید با زانکوی حزب از اعضای کمیته کردستان ("خ" ، "م" ، "ب") تحقیق کنی . در
 اینجا نماینده حزب دمکرات از توکل پرسید که آیا تماس با حزب دمکرات حرم است ؟
 توکل گفت : اگر تشکیلات گفته باشد تماس بگیر چنانچه کسی تماس بگیرد بده جرم خواهد
 بود . توکل افزود که درمورد اخراج حمادشهباشی جلسه ای گذاشتیم و به کمیته کردستان ،
 به خارج و سایر ارگاسها نیز خبر دادیم .

توکل درمورد نحوه ارائه دستورات در روز حادثه اظهار داشت که وی دستورات
 را به مسئول نظامی می گفت و مسئول نظامی به عقبه بجه ها می گفت .

توکل درمورد این موضوع که آیا قبلاً هم چنین قرار داشته اند که اگر چه -

هابشان بهایند اسلحه هابشان را بگذارند، گفت که فیلا" هرکس می آمد به روابط عمومی مراجعه می کرد و مسئول مقر برایش تصمیم می گرفت که با اسلحه بهایند یا نه. البته افرادی هم می توانستند بهایند و بیرون ولی بختهای دیگری نداشتند.

نوکل در مورد این موضوع که آیا غیر از تمهیدات نظامی به راه حل دیگری هم فکر کرده بودند، یا نه؟ اظهار داشت: بدلیل کم شدن دو نفر از همین جا، آمدن

۲۰-۱۰ نفر بطور جمعی و شناخت تشکلاتی از نفرات آنارشیستی آنها به این نتیجه رسیدم که فکریک نوظئه نظامی را دارند. در نتیجه اولس فرمان مسئله حفاظت از رادسو

مقر بود. در مورد این مساله که چه شواهد شخصی دال بر قصد آنان (جاس امین) مبنی سرکشتن دوعضو مرکزیت و تصرف رادسو درست دارید، نوکل گفت: شخصی بود که روز فیلش سعید اخراج شده بود و باید می رفت که گفته بود من از اینجانبی روم و اس شما هستید که باید بروید و توضیح را از طریق نامه هایی که دارد در تشکلات در مورد مرکزیت سازمان روشن کرده بود. نوکل در مورد اینکه آیا هیچ امکان دیگری بجز اینکه آنها برای کشتن و تصرف آمده باشند را نمی داد، گفت: با توجه به آنچه که گفتیم و آنچه بعداً روشن شد تفاوت ما مبنی بر اینکه آنها به قصد اشغال اینجا و کشتن دو عضو مرکزیت سازمان آمده باشند، درست بوده است. نوکل در معرفی کسانی که بیشتر مطالبی را از زبانشان نقل کرده بود از "م" و "ک" نام برد اما از وقتی "م" دیگری که بیشتر اسم برده بود، یادش نکرد (رک). این افراد بعداً برای روشن شدن ماجرا اظهار نظرهایی کرده اند که در ادامه ملاحظه خواهید کرد.

از نوکل پرسیده شد که آیا اسکندرا شما پرسیده بچه های خودمان هستند چکار کنیم و شما گفته اید اسلحه هابشان را بگیرد و اگر تنگان خوردند بزنند؟ نوکل اظهار داشت که اسکندر سؤال اینجوری از من نکرد، من فقط با گاو و اسکندر صحبت کردم که فیلا" اشاره کردم. در مورد وجود دلائلی مبنی بر رابطه آمدن "ب" حزب دیمکراسی بسا حادثه، نوکل گفت: فکر کردم میان بی سیم و آمدن "ب" که منخما" پیش سعید (حماد شماسی) آمده بود و آمدن افراد مقرپاشین پیوند وجود دارد.

نوکل درباره این موضوع که چه کسی اولین تهراندازی را کرده است، گفت: طبق جبرهایی که شنیده ام اگر گاو اولس تلک را کرده باشد در وضعیت بوده که
بکر می کرده حتماً آنها دارند و از محوطه میشوند.

سایندگان سازمان ما (رک) مجدداً شفاها" از کاک عباس نوکل جوپاشند که غرازسائلی که بعداً برایتان روشن شده و اینکه شنیده بودید آنها بقصد تعصن می آمدند، بطور می گوئید آنها برای کشتن دوعضو مرکزیت و گرفتن رادسو آمده بودند، دلائلتان در آن شرایط چه بوده است. نوکل گفت: اولاً ما در تشکلات کمونیستی خود تعصن نداریم. ما دست تعصن نداریم. غرازاس اگر می خواستند تعصن کنند چرا اسما،
چرا طوی روابط عمومی میشوند، چرا اسلحه هابشان را تحویل ندادند. آنها همه

سپاگر یک توپکه است. (واضح است که توکل بعد پاسخ دادن به سئوالات اعلیٰ را نداشت، مثلا "همین اولین سؤال ما چون تمامی دلایل توکل دال بر اثبات اعمالی او مبنی بر هدف توپکه گرانه پائینی ها نیست و او آگاهانه نمی خواست به نفعه نزدیک شود. رک.)

"ا-ش" مسئول نظامی، سپس به جلسه آمد و این را گفت: "ا-ش" همراهم حادثه اظهار داشت: قبل از شروع حادثه چهار نفر از محوطه رفتند، سیدده اخراج شده بود و سایر حزی رفت. "ن" که بعد از چهار با اسلحه بیرون رفت، "ب" که قبل از ظهر رفت و آذر که از صبح شروع. وضعیت برای ما مشکوک بود. رفتن "ب" به موتورخانه و سیدکم شدنش، بی سیم مفر پائین که گفته بودند افراد مسلح بسمت اینجا می آیند و قصد دارند اینجا را بگیرند. نمی دانم ساعت دقیقا چند بود، دوتفر ("ج" و "م") آمدند. تکبانهها گفتند اسلحه هایتان را بگذارید و بالا بروید، آنها قبول نکردند و برگشتند. "ج" به افراد مسلح که نزدیک روابط عمومی شده بودند، گفت دستور تشکیلاتی است نباید اسلحه هایتان را بگذارید و بالا بروید، آنها قبول نکردند و برگشتند. "ج" به افسران مسلح که نزدیک روابط عمومی شده بودند گفت دستور تشکیلاتی است نباید اسلحه هایتان را بگذارید ولی آنها به "ج" جواب ندادند. تعدادی از افراد مسلح به جلو روابط عمومی رسیدند که "م" و عباس و "ق" جلو بودند. گاو گفت اسلحه هایتان را اینجا بگذارید ولی آنها گفتند نمی گذاریم، گاو گفت نمی گذارم بالا بروید مگر از

جسد من بروید و کلماتش را با گریه ادا می کرد و گفت بگذار خون ریخته نشود، کم عباس توکل به گاو گفته بود تا زمانی که آنها تفره نگردند شما تفره نکنید، اولیس تفره هولیکی شد که میدانم مال چه کسی بود. عباس شلیک نکرد و در جواب گاو نفیست

می خندید، "م" و "ق" گاو را زدند. "ا-ش" درباره این موضوع که از چه وقت قرار شده بود که با اسلحه افراد وارد مقر را پیش نروند، اظهار داشت: سه چهار روز قبل از

درگیری کاک عباس توکل گفته بود کسی با اسلحه وارد نشود. پرسیده شد که آیا فعلا همین

بچه ها با اسلحه بالا آمده بودند؟ وی گفت: روز قبلش عباس کامباران آمده بود سا

مظنی که با اسلحه بالا آمده بودند. "ا-ش" در مورد اینکه چه وقت دستور شیراندازی

داد، اظهار داشت: بعد از اینکه دوتفر از خودمان (گاو و اسکندر) شهید شدند دیگر من

دستور دادم آنها را بزنند. در مورد اینکه چند نفر از آنها شیراندازی می کرد و آیا

همه آنها مسلح بودند، گفت: هشت نفرشان شیراندازی میکردند و همگیشان تفنگشان

مسلح بود چون صدای گلمکدن هیچکدامشان نیامد.

"ا-ش" درباره آرایش نظامی خودشان (جناح توکل) چنین گفت: چهار نفر سمت

راست، پنج نفر سمت چپ خودم و پنج نفر پائین. شهدا اسکندر، گاو در پائین و

شهید حسن درست راست بود. وی درباره آنکه جناح مخالف چگونه پیش می آمدند، گفت:

از جلو نشینفر، چهار نفر پشت سر دسته اول و زن و بچه ها هم پشت سر آنها می آمدند

که نزدیک حاده بودند اما فاصله دسته اول از دیگران زیاد بود.

"ا.ش." درباره این که با چه انگیره ای و به دستور چه کسی، امین (مطبی) - مدسی (و همسرش را خلع سلاح کرد ، گفت : بر مبنای تشخیص وضعیت آنها را خلع سلاح کردم و با نایب کاک عباس توکل و رفیق اعظم .

"ا.ش." گفت که در مفر کمیت گردستان هفت نفر مانده اند و همراه با جناح مخالف سیامده اند. وی در مورد اینکه آیا "ب" پیشمرگه حزب دمکرات قبلا" هیچ به مقر آمده بوده گفت : نایبستان نزد بچه های ترک آمده بوده ، ظهر چهار بهمن هم پیش گاوّه آمده بود و چون گاوّه آشنز بود او را بالا آوردیم . از "ا.ش." پرسیده شد که شما که میکوشید گاوّه هیچ مسئولیت شخصی اینجا نداشت چگونه سرچه اساسی او را مسئول پنج نفر کردید که حلو روابط عمومی و دور و بر آن بودند ؟ وی پاسخ گفت که گاوّه تحت نظارتی داشت در ضمن با جماعت پاشین هم آشنائی و روابط عاطفی گرمی داشت . در مورد اینکه چه کسانی حصاد شبانسی را ناپاشین کشیدند ، وی گفت : من ، گاوّه ، اسکندر ، "الف" و "م" بسازوی سمیدراکتیدیم نادم روابط عمومی . پرسیده شد که آیا قبلا" هم بروی سمیدر اسلحه کشیده شده بود ؟ وی گفت : اسلحه کشیدن نبوده ، سمیدر شلوغ کرده بود در دفتر کاک عباس توکل ، کاک عباس هم گفته بود بپاشین سمیدر را بیرون بیدازید ، گاوّه آمده بود و او را بیرون انداخته بود .

"ا.ش." در مورد آمدن بچه های نافر پاشین و تصمیمشان چنین فکر میکرد : اینها می خواستند بالاساید و روی اسلحه ها بریزند و ماها را خلع سلاح کنند . وی در مورد اینکه آیا هیچگونه اختلاف شخصی میان گاوّه با اسکندر با بچه های پاشین مثلا" کساک " عباس پرولتر" (کیکاوس درودی) وجود داشته یا نه ، گفت : گاوّه و اسکندر هیچگونه اختلاف شخصی با افراد پاشین نداشتند ولی بعضی از افراد پاشین بودند که از "عباس پرولتر" حوشتان نمی آمد .

در اینجا اظهارات "ا.ش." به پایان رسید . نکته ای که هم در مصیبت های عباس و "الف" و سایر افراد جناح توکل وجود دارد ، دروغ آشکاری است که به بی سیم منتسب میشود . چه عباس ، چه "الف" و چه اعظم و سایرین می گویند که بی سیم ساعت ۲-۱/۵ سرداده که ۲ ساعت است آنها راه افتاده اند . عباس می گوید سه ساعت ، اعظم می گوید ۲-۲ ساعت ، ۱-۲ ساعت و ۱۰-۱۱ می گذارد . اگر سه ساعت می بود که راه افتاده بودند می نهایت ساعت ۱۰/۵ راه آمده ، و ۱۲/۵ - ۱۲ می رسیدند ولی جناح توکل برای توجیه عمل خودشان که مرعا "جبهه" نظامی را دیده اند بهترین دانند با یک دروغ در ساعت حرکت چسب را مورد کنند که فرصت هیچ کاری نبوده است . اما واقعیت این است که غیر از عباس توکل سایرین چسب فکری نمی کردند که حادثه ای با چنین بُمدی اتفاق بیفتد در پنجه لرومی هم نمی دیدند مسائل درونی خود را با نیروی خارجی در میان بگذارند و انگیره واقفی آنها از عدم هیچگونه اقدامی جهت جلوگیری از درگیری همین بود ، است . (رک) .

سدار "ا.ش." ، اعظم عضو دیگر کمیته مرکزی سجعنا به شرح ماوقع پرداخت :

ما معمولاً ساعتی ۱/۵-۲ تماس بی سیمی داریم با مقرپاشین . سپس وی خبری میم از زبان عباس توکل گفت . با عباس صحبت کردیم . سپس عباس با مسئول نظامی صحبت کرد . دونفر ("ب" و "ن") در رفته بودند و ما می دانستیم که آنها به این جماعت وابسته هستند . با شنیدن خبر بی سیم و در رفتن آنها برابمان مسلح شده بود که برنامه ای دارند چرا که قبلاً هیچ سابقه نداشته همه رفقای پاشین ، بالا بپایند . این بود که می - بایست برای دفاع آماده شویم . فکرمی گفتم مدای ایستگاه را چندین بار شنیدم ، سپس همه زمین افتادند و آرایش نظامی گرفتند و دیگر خبرندارم تا بهشمس-رگسان اتحادیه میهنی آمدند .

اعظم درباره " اینکه آیا آنها برای جنگ آمده بودند یا نه " چنین گفت : وقتی که رفیق عباس گفت ۲-۱۵ نفر از بچه های مقرپاشین به طرف بالا می آیند ، ما قبلاً

بهیچ عنوان تصور چنین حرکتی رانداشتیم ولی یک سری تبلیغات علیه مرکزیت مسورت گرفته بود . درباره عوامل اجرای " برنامه " و " توطئه " ، اعظم اظهار داشت : بعد از اجا بود و اخراج شده بود ، بدی هم که اخراج شده بود پاشین بود ، چندین بار نامه نوشته بودیم که نمی تواند بماند ولی مانده بود ، عقبه بهشمس-رگسان سازمان بودند ، آخر هم اخراج شده بود مخفیانه در رفته بود و خودش را به آنها رسانده بود .

اعظم در باره " ریشه " سیاسی این حادثه گفت که آنان (جناح امین) مخالف بودند ، قبلاً نوشته هایشان را داده بودند . اینجا نمی توانستند کار کنند چون سطح آگاهی رفقای این مرکز بالاتر است ولی در مقرپاشین نتوانسته بودند برای خود باندی ترتیب دهند که عبارت بوده از (...) که روی دیگران کار می کرده اند و نظریات فرید را تبلیغ و ترویج می کردند و در راستان امین (مصطفی مدنی) و سید احمد شیبانی (فرارداشتند . بنظر من مسئله " کنگره " و غیره علت ایجاد درگیری از جانب افراد مقر پاشین نمیتواند باشد چرا که مدت برگزاری کنگره تعیین شده بود بلکه ورتکنگی سیاسی آنان و ادارشان ساخته است به یک ماحراجوشی این چنینی دست بزنند .

از اعظم حواشیدیم که وقتی شما از آمدن افراد مقرپاشین مطلع شدید چه مسدود بود راه افتاده بودند . وی اظهار داشت : وقتی به ما اطلاع دادند گفتند آنها دو ساعت است راه افتاده اند ، یکی دو ساعتی است حرکت کرده اند . اعظم تصور خود را در باره اقدامات احتمالی جناح مخالف چنین بیان کرد : معموراً اینرا که آنها بعد جنگ نظامی آمده باشند ، نمی کردیم . احتمال حادثه را می دادیم ولی در مدتش خیلی کم بود . اول

رفیق ما شلیک هوایی کرد چون گفته بودیم به هر شکل جلوشان را بگیرد . ما چون احتمال کمی برای درگیری می دادیم دوتا از رفقایمان را جلو روابط عمومی گذاشته بودیم .

وی درباره " این مسئله که چرا به هیچ نیروی دیگری چه اتحادیه " میهنی و چه چریکها که نزدیکتر هم بودند ، خبر ندادند و اینکه چه کسی شلیک هوایی کرد چون شلیک شلیک است ، گفت : زمانی که از پاشین با اطلاع دادند ما هر لحظه فکرمی کردیم که آنها می رسد در نتیجه هیچ فرستی نداشتیم ، گاو شلیک هوایی کرد . در مورد سیستم

سی سیمی بر وی توضیحاتی داد که چگونه است و چند دفعه در روز است .

اعظم درباره این مطلب که چه اسنادی دال بر قصد مخالفین مبنی بر کشتن دو عضو مرکزیت و گرفتن رادیو در دست دارند ، اظهارداشت : دونفر از بهترین مرمیگان "ج" و "م" می خواستند رفیق عباس را ببینند ، گاو از آنها اسلحه هایشان راخواست ولی آنها ندادند ، وقتی بر می گشتند به جماعت مقر پاشین که می آمدند می گفتند ، دستور تشکیلات است باید اسلحه هایشان را بگذارید . از اعظم پرسیده شد که آیا هیچ امکان دیگری غیر از کشتن دو عضو مرکزیت و تصرف نمی دادید؟ اعظم اظهارداشت : میسا درودش را کم می گرفتیم که برای تصرف آمده باشند . اعظم پس از یکی ، دو ، سه دقیقه بعد اضافه کرد : که حماد شببانی روز دوم بهمین به معظنی می گوید قرار است فردا آذر اخراج شود باید آمادگی نظامی داشته باشید و از آذر دفاع کنید . معظنی مدنیسی با نوشته به تشکیلات گزارش نمود و تشکیلات او را باسید روسرو کرد و معظنیسی روسرویش مسئله را افشاء کرد . سعید فکرمی کرد چون معظنی با بدی ترک نسبت خویشی دارد می تواند حدش کند . اظهارات اعظم در اینجا به پایان رسید .

پس ، "ک" به تشریح موقوف مبادرت نمود : تا نیم ساعت قبل از حادثه سرکلورم بودم باهم خوردن وضع اینجا از سرکارم درآدم . من اسلحه دادند و "الف" گفت سرو پاشین نزدیک روابط عمومی . گاو بهما گفت چند نفر دررفته اند ، ممکن است ، هدفی داشته باشد باید نگهبانی بدهیم ، با نزدیک شدن افراد مسلح گاو گفت حق تلبیک کردن ندارید آنها باپستی اسلحه هایشان را در روابط عمومی بگذارند آنوقت بالا بروند . اگر دیدید جسد من افتاد آنوقت تیراندازی کنید و از خودتان و سازمان دفاع کنید . جماعت رسیدند ، حدود ۵۰ قدمی گاو به بار ایستاد و گفت آنجا بایستید و یک نفرتان بالا بیاید اگر نامه ای چیزی دارید بدهید ، ولی آنها اعتنایی نکردند بن حدود ۱۰ قدمی از چادر روابط عمومی بطرف مقر ایستاده بودم . گاو گفت بگذارید خون ریخته شود . اسلحه هایشان را توی روابط بگذارید . آنها جلو می آمدند و نفس زشت می دادند و اینکه "بروکنار ما اسلحه نمی گذاریم" ، "م" ، "ق" ، "ف" ، "م" و عباس جلو می آمدند (عباس و "ق") را می شناختم ، بقیه را بمسدا از روی آدرس شناختم . گاو دم خوب روابط عمومی (جویی که برای جلوگیری از ورود بدون اجازه کار گذاشته اند ، رک) پاشین جاده ایستاده بود در داخل محوطه و می گفت دستور تشکیلات است باید اسلحه هایشان را بگذارید . آنها جلوتر می آمدند و می گفتند ما تشکیلات را به رسمیت نمی شناخیم و الان مشخص میشود تشکیلات چیست . این را عباس می گفت و بقیه هم تاشد . . . اردند و می گفتند مشخص میشود (۲ بار) . پنج نفر به روسروی گاو رسیدند و گاو پشت خوب بود ، "م" جلوتر آمد و در روسروی گاو دو قدمی ایستاد . قدم کلاویز شدن داشتند پس از یکی دودقیقه او با لوله اسلحه گاو را کنار زد ، عباس و "ق" گفتند : گاو تسلیم شو! گاو ده قدم عقب تر رفت گلنگدن کنید ، عباس دستش را در پشتش گذاشته بود و اسلحه همچنان روی شانه اش حمل بود و بیرون نیاورده بود و می خندید و گفت بیخود است تسلیم شو گاو گفت من اتمام حجت کرده ام ، شما باید آنها از خوب بطرف داخل آمدند "ق" آتورتر رفت و اسلحه اش

کتاب
گزارش
ریز این
مشتر

را بسوی کاوه گرفت، کاوه بگرگبار هوشی با کلانیگد گرفت و پایت را بر سر کوبید و گفت لامذهب ها نباشید، همراه با رگبار کاوه، "م" بگرگبار به کاوه گرفت، "ق" از طرف دیگر بگرگبار به کاوه گرفت و کاوه شهید شد. در موقع امتنان گفت: نامردها بشرفها، در مورد وضعیت خودش و وضعیت اسلحه، کاوه هنگام لحظات صحبت با "م"، "ک" گفت: من یک جناب خالی کردم توی جمعیت، من سمت راست روایط بودم، "م" ۱۰ منبر از کاوه بطرف چپ فاصله داشت، درگیری شدید بود، من عباس را نمی دیدم تا بعداً جداها را کنار هم گذاشتند (چادر روایط عمومی میان "ک" و جاشی که عباس و ایستاده بودند قرار دارد سرگ)، اسلحه کاوه هم بطرف "م" بود ولی "م" رودتر رد، عباس را به احتمال زیاد اسکندر که پشت کاوه بوده زده است.

پس از "ک"، "م" به تشریح مشاهدات خود از واقعه پرداخت:

ساعت ۱/۲۵-۲ با بچه هایم در چادر خودم بودم که سردادند بیرون بیایم چون آماده باش است، از گشتول مفر پرسیدم که چه خبر است، گفت از پاشین فرار است بفرست گرفتن اینجا بیایند، احتمال درگیری هست باید آماده باشیم، شبیه کردند که در روایط عمومی باشم، من و کاوه و اسکندر و "م" و "ک" پاشین رفتیم قرار بود کاوه باکسانی که می آمدند برخورد کند، من سگری برای خودم انتخاب کردم که هیچکس نمی دید و کاوه گفت جای خوبی داری خودت را نشان نده، وقتی که "ج" و "م" آمدند، اسلحه هایشان را ندادند و برگشتند کاوه از وضعیت آنها سؤال کرد (مطور جماعت مفر پاشین

و وضعیت نظامیان است) ولی "ج" چیزی نگفت، کاوه گفت مردانه حالا از آنها چیزی بمانگفتی از ما هم چیزی به آنها نگو، من همچنان پشت سگرم بودم و طوری خودم را فرار داده بودم که آنها مرا نمی بینند، نحوه آمدن دونفر "ج" و "م" بدین صورت بود که از فاصله دور داد زدند، می خواهند بیایند، کاوه گفت از بچه های خود ما بماند.

به کاوه گفتم باید خلع سلاح شوند، کاوه به اسکندر گفت برو از رفیق عباس توکل بپرس با اسلحه بیایند با خلع سلاح شوند، رفیق عباس توکل گفته بدون اسلحه باید خلع سلاح شوند (نکته ای که اینجا است اینکه عباس توکل در جواب سؤال ما گفته بود که هیچ چیزی به اسکندر نگفته و فقط با "الف" و کاوه حرف زده در مورد شبکه محنت های "م" خلاف این است - رگ)، آنها رسیدند و با کاوه شوخی کردند، گفتند جماعت مفر پاشین دارند می آیند ولی نگفتند چند نفرند، "ج" و "م" قبول نکردند که خلع سلاح شویم و برگشتند، ۱۵۰-۱۰۰ متر دور نشده بودند که جماعت مفر پاشین هم نمایان شدند، "ج" از دور داد زد که دستور تشکیلاتی است باید خلع سلاح شوید، وقتی به "م" رسید، "م" او را هل داد و جلوتر آمدند (افراد مفر پاشین) زن و بچه ها عقب نترسوند، "م" و "م" جلومی آمدند طوری که ۱۵-۱۰ متر از دیگران فاصله داشتند، کاوه قبل از رسیدنشان

به چوب روایط عمومی به آنها است داد (دوبار)، "م" گفت کاوه نوحی بکس "م"

چوب را دور زد و "م" از روی چوب برید بعد عباس و "ق" هم رسیدند، کاوه کمی

عقب نشست و گفت نباشید و بگرگبار هوشی زد، منغ زد لامذهب ها جلوس باشد، در رگبار

هواشی "م" نشست ولی "م" همینطور ایستاد. "م" باز بلند شد. در همین حین "م" داد زد

"قی" بیا "م" را کشتند. "م" ایلحه اش را بطرف کاوه گرفت و کاوه هم بطرف او ولی

کمی متمایل به بالا شلیک شروع شد و "م" کاوه را زد. عباس هم وارد شده بود ایلحه اش

بدوش بود ولی "ف" ایلحه اش در دستش بود و بطرف اسکندر رفت، اسکندر شلیک کرد ولی

من ندیدم بطرف کسی، "قی" اسکندر را زدو خنابهای اسکندر منفجر شد. "قی" بطرف سنگر

من آمد ایلحه ام که گیر کرده بود آزادش کردم یک تبر دیگر شلیک کردم و دوباره

گیر کرد و خودم را حاضر کردم مرا بزنند. کشته شدن تمامی این افراد در ثانیه های

اول بود. از "م" حوفا شدیم که کاوه دیگر به "ج" و "م" چه گفت وی پاسخ داد که

کاوه گفت حالا که اطلاعی از آنها به ماندادید از ما هم به آنها ندهید.

پس از "م"، "م" دیگری به شرح موقوف پرداخت:

وی گفت تا ساعت ۲/۵ موتورخانه بودم از آنجا بیرون آمدم چون بعضی از

بچه ها ایلحه بسته بودند، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند فرار است تعدادی از بچه های

پاشین اینجا سبایند تعین کنند. حوفا شدیم که از کجا این مطلب را شنیدی، گفت:

مسئله نحن را از گوشه و کنار شنیدم ولی یادم نمی آید از کجا شنیدم، دوسه بار شنیدم.

من هم مسلح شدم. "الف"ش" مرا فرستاد پاشین. ده - پانزده متر پاشین تراز چوب

روابط عمومی به افرادی که می آمدند گفته شد ایلحه هایشان را بگذارند روابط

عمومی و بالا بروند. این دستور تشکیلات است. آنها می آمدند جلو می گفتند تشکیلات

چی بابا! رگبار هواشی شد و بلافاصله تیراندازی شروع شد. تا اتحادیه میهنی ها آمدند

و همه را خلع کردند من چون روابط عمومی نمی گذاشت میهنی نمی دادم کساوه و

عباس و اینها را کی زده است. من بطرف جلو (یعنی سوی جمعیت) تیراندازی میکردم.

با اتمام صحت های "م" روز دوم کار کمیسیون تحقیق نیز به اونها رسید.

۶۲/۱۱/۱۱ ساعت ۹/۵ صبح که به جلسه آمدیم نماینده حزب دمکرات، "ب" راکه

توکل در محنتهای اولیه اش در رابطه با دست داشتن نیروهای سیاسی پشت این توطئه

گفته بود. ملاقات "ب" حزب دمکراتی با سعید (حمادشهبانی)، مناسبات سعیدکلا" با

حزب دمکرات را آورده بود و به جلسه اطلاع داد که ما "ب" را آورده ایم. چنانکه

می خواهید از ایشان هم سؤال کنید. اگر عباس توکل مدعی است که حزب دمکرات یکی

از متهمین در این محاربت، پس بخاطر حزائی بودن قضیه باید این مسئله نیز تحقیق

شود و روشن گردد و گرنه محنتهای کاک عباس توکل نیز در تار و پیکر خالی کردن است و

منتهی به آینده موکول نمود. نماینده کومه له پیشنهاد نمود که تحقیق روی مسئله

رویداد متمرکز شود نه روی ریشه های اختلافات درونی خودشان و با مسئله دخالت حزب

دمکرات. ولی بهر صورت جلسه پذیرفت (ما هم نظیرمان این بود که قضیه "ب" برای

کمیسیون روشن شود. ر.ک) که "ب" هم به کمیسیون سباید. در روز سوم "ا" و "د" از

حاج توکل، "ب" از حزب دمکرات، به بهرمرگه اتحادیه میهنی که اولین نظراتی

بوده اند که به محل حادثه رسیده اند و سعید و حماد و "م" و "ن" و "... از جنساج

امین اظهار نظر نمودند، مکنه دیگری که سیاه از یاد برود مسئله صحبت سمیه با مصلطی در مورد اخراج آذر و خواست سمیه مبنی بر دفاع از آذر از مصلطی می باشد که حاج سوکل آنرا به توطئه جناح امین در روز ۲ بهمن ربط میدهد، در صورتیک بر طبق گفته خودشان حماد گفته نژاد آماده باشد که از آذر دفاع کنیم و این فردی مورد نظر خود آنها روز سوم بهمن میباشد و هیچ ربطی به روز حادثه ندارد یا حداقل روشن نکرده است که منظورشان چیست (ر.ک).

اظهارات ۲۰

من این جلسه را ۱۹ رسمیت نمی شناسم و از نظر من دارای اعتبار نیست . دلیل اعتراض ۳۰ چاپ اعلامیه های شورای عالی ، آمدن جناح امین به مقر رادویسی برخلاف توافق شناخته شده اتحادیه میهنی با توکل بوده است و می گفت شما اطلاع داشتید که آنها رفته اند، در اعلامیه ۱ و ۲ را چاپ کرده اند به تاریخ روز ۲ و ۳ بهمن، روز چهارم روز درگیری بوده و روز ۷ بهمن نیز آنها اینجا نبوده اند و این نشان - دهنده یک توطئه است. پس من این جلسه را به رسمیت نمی شناسم و در نتیجه به این جلسه هیچ توضیحی نمی دهم . پرسیدیم اصول توافق چه بوده ؟ وی گفت وقتی فرار نمود اینجا را (جناح مخالف را - ر.ک) به مقرها بیاورند رفیق عباس توکل گفت که من اینجا نخواهم ماند و صحبت ندارم . سؤال کردیم چرا عباس توکل خودش در این جلسه شرکت کرد؟ وی گفت ؛ بدون اطلاع کاک عباس آنها را آوردید و بریدید مقر و نگذاشتند کسی هم به کاک عباس اطلاع بدهد، رفیق عباس در جلسه بوده و از آمدن آنها اطلاعی نداشت . بعد از پایان جلسه وقتی رفیق عباس پیش ما آمد به او گفتیم آنها را هم آورده اند، ایشان گفتند که برخلاف تصمیمات قبلی عمل شده و فقط بحاضر احترام جلسه صبر کرد تا جلسه، شما با متجاوزین تمام شود و بعد از آن خود را به شما اعلام کند . و بیرون رفت، پس از ۳۰ ، "د" که در سکرته رادوی بوده، در کمیسیون حاضر نشد و ماچرا را چنین شرح داد :

من در چادر خودم اینتراعت می کردم ، مسئول مقرر آمد و گفت بیرون می آید، آماده - باش است . بیرون آمدم ، اسلحه ای هم به من دادند و رستم سر تپه رادویو، سر تپه پرسیدم از رفقا، گفتند چند نفر از مقر پاشین حرکت کرده اند، من می قدم می ردم ، چیزی نمی دانستم و نپرسیدم چرا و برای چه می آیند، صدای داد و هوار ایست و صدای رگبار می آمد، تمامی رفقای بالا نبراندازی هوایی می کردند تا مسئول نظامی گفت در تا از بچه ها را شهید کرده اند، نبراندازی کنید ؛ من فقط سه چهار تا نبرتلک کردم، اعظم هم اسلحه اش در کیبک بکعبانی بود و پهنای نبود، با آمدن پیشمرگان اتحادیه میهنی ، "الف" صدازد، نبراندازی تکمیل اتحادیه میهنی آمده، جوپا شدم که آنها وی همبقدر شنیده است ؟ وی گفت که خیلی چهرها شنیده است ولی فقط دیده هاسن و را می گوید .

پس "ب" پیشمرگه حزب دمکرات در کمیسیون تحقیقات حاضر شد .

از "ب" سوال شد: رفقا شما با حماد چگونه شروع شد؟ جواب داد که او را فقط در مقر دیده است . سؤال شد با کاوه چطور؟ وی گفت ؛ با کاوه مصممی بودیم .

در باره اینکه ساعت درگیری کجا بوده است، گفت که در مقر ارتش رهاشیش بوده است. برسیده شد که روز درگیری شما اینجا بودید؟ جواب داد: ساعت ۱۱ آمدم سه روابط عمومی. آنجا بهار خوردیم، گفتند که گاوّه گفته باشد بالا. با گاوّه نسوی مقر جای خوردیم و حدود ۱۵-۲۰ دقیقه نشستیم. سپس من و گاوّه، پسر رفیق "م" سه چادر گاوّه رفتیم. وقتی می رفتیم گاوّه را صدا زدند. حدود پنج دقیقه با او حرف زدند او برگشت و من دیدم حالتش تغییر کرده و مضطرب است، پرسیدم چه گاوّه مضرّی؟ جبری بهم گفت.

سؤال شد برای کار مشخصی آمدی یا برای دیدن؟ جواب داد برای دیدن گاوّه آمده بودم. چون سه ماهی بود او را ندیده بودم (با گاوّه در شمال آشنا بودم). قول یک دیوان حافظ بمن داده بود. قشلا! اینجا آمده اید؟ بله! شش ماهی هست اینجا آمد و رفت می کنم. آیا نزد کسی دیگری هم می آمدید؟ بله نزد "م-ت"، "ی"، "ق"، "م"، "ب". سؤال شد در چادر بالا چکار میکردید؟ جواب داد به گاوّه گفتم برو دیوان حافظ را بیاور و یک جهان هم بیاور! چون می خواهم بروم. گاوّه گفت شب نمی مانی؟ گفتم، نه دیگه کار دارم. باید برم. گاوّه گفت: آره، بهتره بری ولی از داخل محوطه نرو و دیوان حافظ و... را بخار برای سعد چون وقت ناخوری آمده ای.

رفتم دم روابط عمومی که گفته بودند آنجا جهان را برایت گذاشته ایم. از روابط عمومی کلتم و جهان را گرفتم و خواستم بروم سعید (حمادشهبانی) گفت: وابستا، منم میام. ایستادم و ماهم رفتیم توی روشنا. سعید از من جدا شد و من هم رفتم مقر ارتش. سؤال نمودیم که کی به محل "... برگشتید؟ جواب داد عصر برگشتیم تنها نمودم ما بچه های ارتش برگشتیم با "... ما توی مقر ارتش بودیم که خبر آمد و گفتند در مقر اقلیت درگیری شده. وقتی با گاوّه می رفتیم توی چادر او شمریف کرد که سعید را دیروز زده ایم، او محفل گرا بوده است و... گفتم گاوّه حداقل کمی حرف بزن که نگران نشام. ولی او چیزی نگفت (اشاره به مضطرب بودن گاوّه - ر.ک). یکی از رفقای ما (ر.ک) سعید از درگیری "ب" را با کلانیکف دیده بود و همین خاطر از او سؤال کردیم که سعید از درگیری در مقر بالای اقلیت شما چه اطلاع ای داشتید؟ جواب داد: کلانیکف داشتیم، چهارده خودم را دوره مقر ارتش گذاشتم به پیشنهاد آنها و یک کلانیکف ستم. از "ب" حوبا ندیم که می گوئید منگوک شده بودید از مسلح شدن بچه های داخل محوطه فکرمی کردید چه چیزی اتفاق می افتد و نکتان چه بود؟ او گفت فکرمی کردم از کمیته مرکزی کومه له می خواهند نزد اقلیت بیاوند و بدان می آید من در اردوگاه شام، من این حدس را می زدم. در اینجا کارکمیسون تحقیق با "ب" حاشه یافت.

سپس به پیشمرگه اتحادیه مهیسی که قبل از دیگران به محل حادثه رسیده بودند، به کمیسون مراجعه شدند. از "ر-ف" سؤال شد که آشنایی که از پائین می آمدند سمت مقر اقلیت چگونه می رفتند. او گفت ما روی یک تراکتور ما دو سه پیشمرگه دیگر خودمان پشت مانس آنها بودیم. آنها پیاده بودند و طرف مقر می رفتند. صورت دستخمی می رفتند. ما به نفاذ حاده "... رسیدیم که تیراندازی

شروع شد و چند تیر هم از روی سر ما طیر کشید که خودمان را با شش اندامم بوسنی که از دور مدای پیشمرگان " تیب ... " را شنیدم بلند شدم و داد ردم که پیشمرگه اتحادیه میهنی هستیم . تیراندازی نکنید و بسوی درگیری رفتن . وقتی رسیدم دو شا از شهیدان پهلوی هم اتاده بودند . سرشان کنار هم و باهایشان در طابجهست همدیگر . نمایندگان کوهله پرسیدند آیا سرباس روی سینه کاوه بود (اگر چیس می بود طبیعتا " کاوه قبل از عباس کشته شده و در شناسایی شروع کننده درگیری تا شیرداشت - رک) . البته با دادن آدرس قبایله عباس و کاوه را به پیشمرگه اتحادیه میهنی معرفی کردند و او جواب داد نه سرشان کنار هم بود . نزدیک همدیگر روی هم نیفتادند درگیریشان حدود ۲۰-۲۵ دقیقه طول کشید .

کاک " رف " در رابطه با عباس پرولتز می گفت که بعد از شهید شدن هم اسلحه زیرکانه اش بوده است و فتق آتش خوابیده بوده است . " ب . م . س " پیشمرگه دیگر اتحادیه میهنی می گفت که مفر با شیمی ها در دو جمع می آمدند . بحث نفس زن و بچه هم همراه داشتند و دیگر خبری نداشت . نکته دیگر که " ی " پیشمرگه دیگر اتحادیه میهنی با شویاها پیش روشن نمود زندانی بودن امین و زش هنگام رسیدن پیشمرگان

اتحادیه میهنی بود . آنها بدون اسلحه در اتاق کتابخانه روسروی اتاق شوکل در بروشان قفل بوده . ما فریادی شنیدیم و متوجه شدیم دوسفر داخل اتاق هستند . خواستم که بیرون بیایند آنها ما را متوجه کردند که کلید ندارد . یکی از پیشمرگان

می گفت " گ " خواست با اسلحه زن امین را بزند که پیشمرگه های ما نگذاشتند . از طرف حماد شیبانی و با دستور مشول " تیب ... " ، امین و همسرش و " الف " را خواسته بودند که ما هم آنها را پیش رفتن ایشان منتقل کردیم که آنوقت در مقر اتحادیه میهنی بودند .

پس از اینکه محل درگیری را همه نمایندگان باز دید کردند و " م " از طرف حجاج شوکل و " ق " و " م " و " ف " از طرف حجاج امین چگونگی شروع و درگیری را در محل حادثه تشریح کردند تقریبا " برای همه " نمایندگان بطور کامل روشن شد که قبل از همه " م " تیر خورده پس عباس رازده اند که اسکندر زده و در این هنگام " ق " و " م " کاوه را

زده اند . آنگاه اسکندر را نیز " ق " زده است و شروع درگیری از سوی کاوه از حجاج شوکل بوده است . این مسئله با اظهارات " ق " و " م - ک " و " ف " بیشتر روشن می شود . پس از اتمام سئوالات از پیشمرگان اتحادیه میهنی سویت به اظهار شهادتهای حجاج امین رسید که ابتدا " م - ک " به جلسه آمد . وی موقوف را چنین شرح داد :

آزروز بعد از نهار کاک عباس که صبح رفته بود ، با " ج " و دوسره وادر سرگنت . لیل " شنیده بودیم که عباس اخراج شده و اعتراض داشتیم . سحر ها معم ندیم و گه سم برسم بالا برای سخن و اعتراض و می خواستیم قصه در کنگره روشن شود . خواستم به اخراج عباس و سعید و بیشتر هم بدی اعتراض کنیم . نوی ده " ن " و سعید را دیدیم سوار شدند البته سوار ما تیش اولی شد و ما تیش ما نوی ده پیاده شد . " ج " و " م " هم

بیشتر آمده بودند، حداکثره فکرمی کنم برای اعتراض آمده بودند. من و "م" جلو بودیم، جلو روابط عمومی که رسیدیم کاوه با عصانیت گفت اسلحه هایتان را بگذارید! من گفتیم کاوه ما برای درگیری نیامده ایم. وقتی کاملاً نزدیک شدیم کاوه تلفظش را سلح کرد و بگرگنار جلو پای ما گرفت من برگشتم دیدم از صورت "م" خون می آید.

فصل از رگنار فکرمی کنم بگنبر هم شلیک شد. منم اسلحه ام را سلح کردم. "م" کمی بلند شد و گفت نامردها همین اسلحه ما فامن است. عباس پرولترو تندرسید و هسی می گفت کاوه، کاوه شلیک نکن! کاوه به اسکندر گفت عباس را مزن، عباس را بسزن و

اسکندر عباس را زد. با افتادن عباس ما هم تیراندازی کردیم و کاوه و اسکندر را زدیم و درگیری شدید شد. من بطرف راست رفتم و بگ جایی سنگر گرفتم که بگ گلوله نارنجک انداز کنارم منفجر شد و سرم را زخمی کرد، کاوه با عباس خصومت شخصی داشت. ما برسیدیم که آیا شما برای اقدام نظامی حرکت کردید، برای مقابله نظامی هیچگونه آمادگی داشتید بعد از "محل ... " که مطلع شدید اینجا سنگر بندی است چطور؟ "م-ک" گفت "بوره آمدن ما، ترکیب ما نشان میدهد که برای اقدام نظامی نیامده بودیم. جویا

شدیم که چرا اسلحه هایتان را تحویل ندادید؟ گفت من یکی خودم چون وضعیت سمید را دیده بودم اسلحه ام را تحویل نمی دادم. نماینده کومه له درباره چگونگی شهید شدن کاوه و عباس جویا شد. "م" گفت وقتی عباس افتاد خودم کلاهش را دیدم و فهمیدم شهید شده است چون هیچ نکان نمی خورد. درباره نحوه تهیه ماشین سوال کردیم، وی گفت: وقت برگشتن کاک عباس، احوال "م" را پرسیدیم گفتند رفته ماشین بیساوره. گفتیم چه کسی مسئولیت آمدن را سعهده داشت، گفت: شهید عباس می گفت برای اعتراض می رویم. درباره این مطلب که چرا اسلحه را گذاشتند، "م" اظهار داشت "م" مسرور و عصانیت کاوه شرایطی بوجود آورده بود که نمهند اسلحه را گذاشت و اینکه چرا سلح آمدیم، برای این که بشمرکه هضم و بشمرکه سلح است و من مگر اخراجم کسند والا اسلحه ام را به کسی نمی دهم. درباره اینکه ماشین را از کجا تهیه نموده بودند، "م" گفت ماشین را "م" از "... آورده بود. این موضوع را بدین خاطر پرسیدیم چون تابع بود توکل سرد مام حلال طالبانی گفته راه کارگر نه ماشین آنها را آورده (ر.ک). درباره اینکه آیا حرکت مسئول نظامی داشته باشد، و در ضمن درگیری چه کسی

هدایت نظامی را سعهده داشته، "م" گفت که منظور کلی در نبود "ح"، "ق" معساون

نظامی است ولی هدایت نظامی نداشتم و هر کسی با استکار خودش کار میکرد.

درباره این مطلب که چه هنگامی "حماد" را دیدید، "م" گفت که از ماشینها پیاده شدیم و روسوی کردیم. من "فلا" ندیده بودم چون نوب ماشین سوار شد و من مشغول بودم. در مورد رمان سوار ماشین شدن "ت" وی گفت که "ت" از محل "... سوار شد. درباره اینکه چه کسانی سلح بودند، "م" گفت: "ق"، "مادره"، "...، "ی"، "ل"، "فربید"، "ت". در اینجا اظهارات "م" خاتمه یافت.

سپس "ق" به شرح مافع صادر نکرد:

تبدیلش با "خ-ه" صحبت کردیم ، توضیح می خواستیم در رابطه با تماس او جلسه نگذاشتیم دیدیم همه موافقت بالا بیاشتیم . البته در رابطه با برخورد های غیر اصولی درون تشکیلاتی و تغییرات در تشکیلات خودم می خواستم برای اطلاع و برخورد به مسئولین سیاسی بالا بیایم ، چنانچه گفتم شباز "خ-ه" خواستم جلسه بگذارم بگذاشت ، صبح دیدم همه رفقای مفر باشین می گویند باید تا آخرین رده تشکیلات اعتراض خودمان را برسانیم و پاسخ بگیریم . چوینا شدیم که چراخواستید به مفر بالا بیاشید . "ق" گفت چون اعنای کمیته مرکزی این مفر بودند . پرسیدیم آیا مسئولین در مفر باشین به شما گفت یا سؤال کرد که کجا می روید . "ق" اظهار داشت مسئولین شما خبرداشتند . "م" که با من (قبل از حرکت) حرف می زد بمن گفت "ق" در نوظه دار و دسته اکثریت شرکت نکن . گفتم شوخی نکن "م" و معنائی شدم او گفت شما هم سبب شدید و تماس دارید و ... من اول فکر کردم تماس منظورش با منی سم های دستی است بعد گفتم حالا من سببید کی تماس دارد و رفتن و باچاقو منی سم را قطع کردم . آدمم سوار شدم تماس بیرونتر پرسید تلوفنی چی بود . "ق" به او گفتم سم را قطع کرده ام و انداختم توی آتش حمام . گفت کار نادرستی کرده ای . برو ، وطن کنی وقتی آدمم دیدم "خ-ه" باچاقو مشمول درست کردن سم است . از ماشین که پیاده شدیم ، همه باصف می آمدیم ، دو تا دوتا می آمدیم . ترکب ما نا همگون بوده ، بواش ما آمدیم . من خودم املا به در - گیری فکر هم نمی کردم . من ردیف ششم بودم ، بچه ها رسیده بودند دم روابط عمومی که مدای تلنگ بلند شد و "م" افتاد .

سربع جلو رفتن و "م" را کمی عقبتر کشیدم چون از صورت "م" می آمد من حساب کردم به سرش خورده است . "م" مثل سنگها تلوتلو می خورد ولی خودش را بکه مبدانست . اسلحه اش را سردست گرفت گفت ببینید ، نامردها اسلحه من ضامن است ، من خودم به اسلحه اش دقت کردم . بعد به من گفت من می میرم ، انتقام را در کمره بگیرد این حرفها را زمانی که بگذشتش روی دوش من بود و می کشیدش عقب می گفت . خود من با التماس و داد می گفتم که گاو که چکار می کنی چرا منی زنده بچه ها را ، درگیر نشود . اسکندر درازکش کرده بود و گاو هم اسلحه اش را رویه ما گرفته بود . من و "م" رو بروی گاو بودیم . رابطه من و گاو نزدیک بود و من اطمینان داشتم که روی من اسلحه نخواهد کشید مثلا چند روز پیش که من برای معالجه آدمم بالا ، من و "م" و گاو و "ب" و بچه های "م" قدم می زدیم پشت مفر پیش گاو . مرا کشید کنار و گفت که شنیده ام که با "م" و "م" و ... هستی . "ق" هوشیار باش ، طوری شوده که روی هم اسلحه بکشیم . من هم گفتم حرفت بی ربطه گاو . بهمن خاطر فکر میکردم می توانستم تاثیر زیادی در جلوگیری از درگیری داشته باشم . من طوری جلو رفتم مردم که نوله اسلحه گاو را بهما می گرفتیم و اسلحه اش را کنار می ردم . در این لحظات بود که

عباس رسید و می دادند گاو و گاوین یک تن! گاو و عقب نشست و ولوله! اسلحه را از دست من کشید و تصرف به اسکندر داد زد عباس را سوز ، عباس را بزن که شیراندازی کشید و صحنه تلویح شد و ما هم شیراندازی کردیم سمع گاو و اسکندر، عباس سمعت جب من عقب نرسود ، "م" سمع را ستم بود . درگیری طول کشید تا پیشمرگان اتحادیه میهنی رسیدند. در اینجا اظهارات "ق" خاتمه یافت .

سپس "ف" شرح مافوق را بدین نحو ارائه داد:

سعد از حوله مشاجرات درون تشکیلاتی درباره این وضعیت ادامه داشت پس از اخراج شده بود. شنیدیم عباس هم اخراج شده ، خود من بر سر کارنامه سه ماهه که درباره ام داده بودند حر و بحث داشتیم و قبول نداشتیم و تقریباً شبیه به "م" و "ق" نحوه آمدن را شریف کرد. من خودم در نظر داشتیم بهایم بالا و حرف بزنیم و ضمن کشیم . سعد از قمرستان توی دشتی پیاده شدیم حماد و "ن" را آنجا دیدیم . ماشین مسا در محل "... توقف نکرد.

"م" و "م" جلو بودند بعد من و سعید ، "ن" هم بود. "ق" عقب بود. پشت کاک سعید ، فرید ، عباس و بدی بود. قبل از اینکه برسیم جلو روابط عمومی روی تپه ها افرادی را دیدیم ، گاو و اسکندر با اسلحه در مقابل راه ما ایستاده بودند. "ف" هم تقریباً عین مطالب "م" و "ق" را بازگفت ؛ رسیدن "م" و "ح" به آنها ، تلویح کردن گاو و رگبار گرفتن طویلیان و ردن "م" با تک تیر و سپس زدن عباس توسط اسکندر به دستور گاو و گرم شدن درگیری ... تا زمانی که اتحادیه میهنی رسیده ، فقط نکته ای که داشت این بود که زمانی که "ق" می خواهد سمت راست برود تا سنگر بگیرد با سش تیر می خورد ولی با این حال می جنگد و اینکه "ق" می گفت من بطرف اسکندر شیراندازی کردم و زدمش ولی سطر می آمد با توجه به جهت قرار داشتن "ف" و "م" حرفش درست باشد چون اسکندر طرف جب شیرخورده است و فقط با تیر "ق" کشته شده است . نکته دیگری هم که "ق" گفت مسئله حادثه روایت تشکیلاتی سعد از بررسی ۲-۲ ماه قبل بوده و اینکه از صبح ۴ سپهر انتشارات مطر با شبن تحمن کرده بوده اند. در اینجا اظهارات "ق" به پایان رسید .

سپس فرید به شرح حوادث آن روز پرداخت :

مسئله ای که چند روز قبلش اتفاق افتاده بود، نامه ای رسیده بود که ما به عباس که تا دوم سپهر خودش را به "حمله ..." رسانده تا در موردش تعیین تکلیف شود . اینجا (منظور مقر رادیویی) همه مسئولیتها پیش را از سر گرفتند و اخطار داده بودند باید ظرف ۲۴ ساعت دیگر در اینجا حاضر باشد. این عمل بر زمینه یکسری اختلالات در درون تشکیلات صورت گرفت که سعد از نوشته من بتاريخ ۵ ماه پیش به نام اپورتونیم در مسائل تشکیلاتی که از طرف حجاج نوکل یک روز می رفت شروع شد. سعد از این نوشته شرکت کننده کردستان را نوکل عوم کرد و ما سرگماری چند نفر عملاً اکثریت کمیته را از هواداران خودی برگرد یکی از اس افراد که ۱/۵ ماه پیش به کمیته کردستان معرفی شد کسی است که مقول خود نوکل فقط بلد است دسته پلی کپی را بجرخاند (منظور "م" است) ما مخالفت کردیم . دلائل اخراج اس فرد از حوزه رادیو طی پرونده ای در

تشکلات موجود است. این پرونده را حتی با درخواست مشول کمیته کردستان در احصاء کک بگذاشتند (موقعی که به عنوان عضو کمیته معرفی شد). فرد دیگری که بعد از ملاقات با یک پلیس که در تشکلات تهران نفوذ کرده بوده است به جای اطلاع به تشکلات خارج شده بود و از آن طریق به کردستان آمد؛ توکل بجای معرفی آن فرد، فرد محالست (با یک - محمود محمودی) را بعنوان برقی معرفی کرد. رفیق عباس بدلیل بلفطه

نظراتی که مطرح کرده بود (نظریات فرید) شدیداً تحت فشار بود و روری که آمد و حکم تعلیقش را بهش دادند به مقر پائین برگشت. وقتی مسئله مطرح شد سراسر تشکلاتی که رفیق عباس مسئولیتش را داشت غیرمنظره بود. دلیل می خواستند و دلیلی نبود. بلافاصله کمیته تشکیل جلسه داد. تصمیمی که گرفته شد این بود که تصمیم طلع مسئولیت عباس به همه بخشها اطلاع داده شود. این مسئله با اعتراض کلیه رفقا و روبرو شد. چون قرار بود که عباس بلافاصله سرگردد من با او صحبت کردم، عباس گفت چون بچه ها همه اعتراض دارند بدون خدا حافظی می روم. عباس صبح بدون صحابه از مقر پائین همراه بدی (چون به بدی هم اخطار شده بود نباید اینجا) بطرف مقر بالا پیاده سراه افتادند. حدود ظهر جلسه دیگر کمیته کردستان تشکیل شد در آن جلسه به سر مطرح کردند که هرکسی در رابطه با طلع بد عباس اعتراضی نکند بدون سرو سرگرد اخراج است من چون خودم هم به این حکم اعتراضی داشتم گفتم حاضرینم در جلسه شرکت کنم و آنها گفتند پس در اسرع وقت خودت را به مقر رادیوشی برسان. جلسه در اتاق من بود. از جلسه که بیرون آمدم بلافاصله چند دقیقه نهار بود. دیدم عباس با آذر و مادر برگشت. من با او صحبت کردم که چرا برگشتی. گفت اینها را در فیه خانه ببین راه دیدم و برگشتم اینجا را برسانم و ماشین بگیرم و برویم (منظور عباس و بدی) از آذر هم پرسیدم که چرا آمدی. مسئله سید را مطرح کرد و طریقه بیرون انداختن خودش را که به او گفته بودند با فتدای تفنگ بیرون می کشیم؛ من به عباس گفتم سهم میام در همین حین بود که دیدم همه دارند آماده می شوند و با مادر در اتاق من نشستند. خوردیم. وقتی بیرون آمدم دیدم همه بچه ها آماده شده اند و دارند سوار میشوند. دیدم عباس ناراحت است گفتم چیه آگفت سیم بی سیم را قطع کرده اند. "ق" را فرستادم و طلع کند. من بیرون خبردار شدم که برای نمن و اعتراض همه دارند می آیند. راه افتادیم، آمدم تا رسیدیم اینجا. حادشیمانی توی ده آمد سوار ماشین طلوش شد نزدیک مقر رسیدیم پیاده شدیم. کاک عباس گفت با صد برویم. آماده باش داده اند. با آمد آمدم، من دست بچه ام را گرفته بودم. اون جلو حر و بحث نبود. گفته می شد: نزدیک، نزدیک... فرید درباره این مطلب که چرا نتوانست ببیند حاد سوار ماشین نشود مگر تا مله دوماشین بطور مشخص قبل از روستا چقدر بود. اظهار داشت که فسل از ده فاصله دوماشین زیاد بود توی ده فعد رسیدیم که حاد سوار شد و حرکت کردیم.

من اول حبال کردم تیرانداری هواشی است تا تیر به دور و برم خورد که خودم را زمین کوبیدم، بچه ام سرگشت بمل جاده. شنیدم که گفتند عباس شهید شد. ۱/۵ ساعت بعد فهمیدم که هادی شهید شده. از فرید پرسیدیم که تماچگونه فهمیدید که ما می خواهیم برای نمن بماند او گفت من به جادر بهترینمگان ترفتم. درباره این

موضوع که حراسد از اطلاع از اینکه آماده باش داده اند، فرید فکری نکرد و راهی یافت، اظهار نمود که مانور رسمی کردیم رویمان اسلحه بکشند و تیراندازی کنند.

فرید درباره علت اساسی این رویداد گفت که اختلافات ماجنبه تشکیلاتی و ایدئولوژیکی داشت و آنها از پاسخگویی ناتوان بودند، این اختلافات از اردیبهشت ۶۳ که من و عباس رای آوردیم شروع شده است که علت آنرا سیاستهای غیر اصولی، تهدیدات درون تشکیلاتی، گزارشهای سادست بازرسی، مثلاً "حدود شهریورماه از کمیته گردستان هیچ گزارشی نمی دادند که اینهمه کار میشود ولی در گزارش چاپ فلان کارت پوستسال را در خارج دکرمی کنند و این گزارشهای ساختگی برای با یکوت کردن من و عباس بوده است. برسیدیم که این اختلافات شما با تشکیلات بوده یا با یک فرد مشخص، فرید گفت همه تصمیمات را یک فرد مشخص می گرفت و اکنون هم همین است. در کنفرانس مسال ۶۳ تنها دو قطعه نامه، توکل رای آورد و بنقیه، قطعه نامه ها مان ما بود و فقط دو نفر رای آوردند من و عباس، بنقیه انتمایی بودند. من از "الف" و "م" و "ج" که اینجا رسدانی بودند شنیدم که عباس توکل در مقرر عمومی جلوی همه گفته بچه های مقر پاشین آمده اند هر کسی نکان خورد بزنید.

سایبده سازمان ما (و.ک) از فرید حویاند که شورای عالی چه وقت تشکیل شد بطور دقیق، فرید گفت: شد در مقربالای. سایبده سازمان مامی گوید بعد از حادثه حامد شباسی به خود من (سایبده ما - و.ک) گفته که شورای عالی تشکیل شده و در این رابطه چه فکرمی کنید؟ فرید گفت من نمی دانم که در ذهن حماد چه چیزی عمل میکردند خودشان می نواسند توضیح دهند ولی چیزی که سوه نزدیکی های سیاسی من و حماد و امین و بدی مشخص بود، شاید نظر خودش را گفته باشد. ما سؤال خود را ادامه داد و گفتیم حتی اسم افراد را برده است! از سوی جلسه به فرید گفتند مسائل تشکیلاتی را می نواسند جواب بگویند و او هم از اظهار نظر امتناع کرد. البته هنگام طرح سؤال سایبده جریکها مطرح کرد که این رسم سازمان جریکهاست مثلاً "سال ۵۵ هم کمته مرکزی موقت ایجاد شد. فرید هم دنبال حرفه او را گرفت و گفت این سنت ماست شاید در آن رابطه حماد گفته باشد.

در سبه های صحبت فرید از طرفه شورای عالی نوشته ای به کمیسیون تقدیم شد که در آن حواستار حقوق برابر را حجاج توکل ("دارودسته" توکل") شده بودند که جابجه کمیسیون بخواهد سایبده خود را برای توضیح بیشتر بفرستند. پس از فرید، حماد شباسی به کمیسیون آمد و توضیح در خواست. شورای عالی راه کمیسیون داد و سایبده سازمان ما (و.ک) گفت که ما سوسه خود با اتحادیه مبهی در این رابطه صحبت می کنیم. پس از فرید، مجدداً برای روشن شدن مطلب کمیسیون از حماد شباسی نکانی را حویاند. حماد شباسی همان نکات بیشتر گفته را متذکر شد و در پاسخ به این مسئله که در "محل..." شما با همه روسی کردید گفته فقط ما شس اول. (ممکن است خود حماد در دور اول دفت نکرده باشد و با مسطورش همان ما شس اول بوده است. و.ک) ما از حماد حویا شدیم که چرا در "محل..." جلو جمعیت را بگرفت و چرا با اینکه می دانست آنها برای درگیر

آماده اند (جناح توکل) با افراد مقرپاشین برگشت ، وی گفت من اول فکر میکردم بدی و عباس می آیند . آذر پاشین رفته بود که جریانات اینجا را بگوید . بادبسن زن و بچه من تردید نداشتم که امتداد مفرخواهیم بود چون آنها به زن و بچه نبراسداری نمی کردند . نماینده ما از حماد پرسید که روز درگیری نزدیک غروب در راه "محلہ ... " صحبتهاش را در رابطه با شورای عالی با خود من کردید ، آیا شورای عالی فعلاً تشکیل شده بود یا اینکه شما نظر خودتان را می گفتید . حماد اظهار داشت که نه منم گفتم شورای عالی را تشکیل می دهم و نظر خودم را بشماگفته بودم . ما افزودیم که شما حتی اسامی افراد را بردید مثلاً "عباس پرولتر یا فرید یا بدی . گفت : نه گفته ام که عباس شهید شده و باید امین هم پاشین بماند و نظر خودش را بدهد و اکسوز رفیق امین بالاست . هرچه گفته ام نظر خودم بوده است . در اینجا اظهارات حماد سیاسی خاصه نیست .

سین رفیق آذر به شرح موقوف پرداخت . وی جریان رفتن به مقرپاشین را شرح داد که :

روز سوم او را اخراج می کنند و به او می گویند باقنداق تفنگ بیروست می کشیم . او ناراحت بوده و نمیتوانست به این وضع را تحمل کند . نزد چریکها میرود که بسک بهمترکه به او بدهند (حدود ساعتی ۹ غروب ۳ بهمن) که به مقر پاشین سرود و آنها موافقت نمی کنند . برمیگردد شب در چادر امین می خوابد و فردا صبح زود به مقرپاشین میرود که در قهوه خانه " بین راه همراه مادر لاهی و بچه ها که در مفر چریکها آذر سا او صحبت کرده بود و او هم گفته که می آید و اعتراض می کند به این وضع و گفته بود که خودش به مقرپاشین می رود . عباس پرولتر و گاک بیدی را می بیند و آذر ماحراها را شریف می کند و عباس با آنها برمیگردد و هنگام رسیدن به مقر پاشین ، آذره هادی که نگاهان بوده قفاها را می گوید و احتمالاً هادی هم به بچه های دیگر می گوید و همه باهم برمی گردند . او " بی" را در " محل ... " می بیند و آنجا مادر و بچه ها را می بیند . پس از آذر ، " م " به تشریح موقوف پرداخت :

شوی مقر " ا " ش" گفت اسلحه ات را نهند . گفتیم این چه کاریست . توکل دروا باز کرد و گفت ما خودمان بهتر از تو می دانیم چه کار می کنیم . اعظم به " می" گفت کاک " می" یک تعداد از این ایورتونستها دارند می آیند ما با آنها درگیر می شویم شما بروید

بالا که سربان چیزی پیش نیاید . " الف " کلت امین را از همسرش گرفت و به " ۳ " داد که بپندد . بنابراین " خود همسر امین را هم گرفت . " ۳ " گفت سمید رفته پاشین که بچه های پاشین را بالا بیاورد . " بی" را دیدم که از سمت راست مقر پاشین رفت ، دو نفر از روابط عمومی می رفتند و حسن بالا آمد و گفت سمید هم رفت . عباس توکل داد کتبد که غلط می کند الان دیگر وقت رفتن نیست . چند نفر از پاشین آمده اند ، " الف" به کاوه گفت ببین کبه . کاوه ، " م " و اسکندر را صدا زد و به پاشین هموم بردند بطرف رواسط عمومی ولی آب سرد بردستان ریخت و آنجا گفتند " ا " ش" بانوکار دارند ، " می" است . " الف" گفت حالا بهتر ترتیب شده ردشان کنند بروند . علت حلق سلاح من سست به مسائل تشکیلاتی بود . توکل گفته بود حتی عمویت به این مسائل سستی دارد . سین در

از خود همان است که در نامه کمیته کردستان سازمان ما آورده شده است.

بهرامون اسکیزه جناح امین برای حضور در مقر رادپوشی و مسئولین املاسی فاجعه، ما مطلب تازه ای برای افزودن به این " توضیحات کمیسیون تحقیقات اتحادیه میهنی کردستان درباره رویداد میان چریکها " مورخ ۱۰ فوریه ۸۶ که در زیر ملاحظه می کنید، نداریم. تلاش جناح امین برای حضور در مقر رادپوشی " تنها بحاطر بست نشستن و اعتصاب بود و بهیچ عنوان قصد حمله به این مقر رانداشته و چنین دگربری هرگز به خیالشان هم خطور نکرده است. این حقیقت حتی برای کسی که آگاهی ولو اندکی هم از جنگ و درگیری داشته باشد مثل روز روشن و آشکار است و اگر مسائلی غیر از این گفته شده، گویا قصد تسخیر رادپو در کار بوده، تنها و تنها بهانه و ادعای غاری از حقیقت بوده و صرفاً جنبه توجیه ساله سگر بندی از نسل و اقدام به شروع تیسر-اندازی و کشتار را داشته و در نهایت برای سرپوش نهادن به اضمحلات و کشتار فوق - الذکر بوده که سرانجام در نتیجه تحقیق و بررسی معلوم گردید مسئولیت آن به گردن آقای توکل و هوادارانش می باشد. " جان مطلب همین است و پوشادن همین حقیقت است که جناح توکل را مجبور به توسل به انواع افترا ناثات و دروغ پنداریها می نموده است که در قاموس جنش چپ میهن ما بی سابقه می باشد. با این همه، در سنی اخلاقی و فرهنگ سیاسی چاققداری این شیوه های مذموم نازکی ندارد و لواکه همین اوج انحطاط و ورشکستگی این روش باشد. تنها کافیت آنها مامات ناروای جناح توکل را به شهید محمود محمودی ("بابک") بعنوان " کموتر پر فحشی " بخاطر آورد تا ستوان پیش زمیه های اب-افغان را شوهر نمود.

آنچه پیش از همه مایه ناصداست، نتایج و عوارض این اقدام جنایت بار است. ما جراحوشی نظامی جناح توکل نه تنها آشکارا به ضرر چپ انقلابی می باشد بلکه لطمه ای بزرگ برای سازمان ما نیز محسوب میشود. زیرا اقدام مذکور میتواند پیش از همه به دستمایه و خوراک تبلیغاتی جریانات ضد کمونیست علیه آرمانها و احقاق وائی کمونیستی و پرشیب های لنینی حریمت باشد. آنها تلاش خواهند کرد تا با اتاره به این روحیه حقیر و تنگ نظرانه فرقه گرایانه جناح توکل، نشوری مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را بی اعتبار سازند، با قراردادن علالت تئوری بین ایمن منازعات فرقه ای با مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سوزواری، مبارزه طبقاتی را نقطه نمایند و بدین نحو حقانیتی برای ایدئولوژی آرامش و سازش طبقاتی خود دست و پا کنند. نادمانی و دست افشانی آقای مهدی سابع این جان نثار مکتب رهبری مجاهدین اولین بارقه های چنین پاکوسی ضد انقلابی است.

کمونیسم اما بگروه با فرقه گراشی بیگانه است و انحطاط فرقه های جداگانه سه سوسیالیستی پیش از همه همین رشد و بلوغ نهمت کارگری است. تاربح کل حسن کارگری و کمونیستی مؤید این حقیقت است که " رشد جنش مستقل کارگری با موجودیت فرقه مسا رابطه ای ممکن دارد. " (مارکس) کمونیسم مارکسیستی از همان مدو بیدایش خود با جدائی از " کمونیسم املاسی "، سربازخانه ای و سه نظامی نوع و پلش و نابره هوست خود را آشکار کرد. اگر انقلابات ۲۹-۱۸۴۸ آلمان دستمایه لازم را برای سی انسانی

اس "کمونیسم بدوی" فراهم آورد، انقلاب بیهمین نیز زمینه را برای انزواى فرقه - گراى بویولسیتی روشننگران خرده بورژوا مهیا ساخت .

آنچه ماهه "تاسف ماست نه آشکارشدن انقلابی سکتاریسم بلکه نحوه و شکل پیروزى حمایت دردناک این انحطاط است که عوارضش به ناگزیر دامنگیر جنبش چپ انقلابی نیز میشود و به گنج سری، تزلزل و باسفیسم در میان بخشى از نیروها میدان میدهد. بدین لحاظ ما بر این باوریم که اگرچه محکوم کردن این شیوه های چماقدارانه ابتدائى - تریس و ساده ترین اقدام ممکن است اما سازمان دادن مبارزه انقلابی پرولتاریائی و مبارزه ریشه دار علیه فرقه هاى که خرابکاری علیه مبارزه انقلابی پرولتاریائی را وجه همت خود قرار داده اند، بس مشکل است .

سازمان ما بی آنکه از مواضع جناح مصطفی مدنى باخبر باشد و ارتباطی با آنان داشته باشد، لازم می داند که از همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه برای طرد و محکوم کردن جناح توکل که چماقداری را به سنت معمول خود مبدل کرده است ، دعوت بعمل آورد. اقدام حمایت بار جناح توکل نه تنها وظیفه محکوم نمودن شیوه های چماقداری، بلکه محکوم و طرد نمودن جناح توکل را در برابر کلیه نیروهای انقلابی و ترقیخواه قرار داده است . دیکراسی انقلابی با امضای حکومت این جناح و شیوه های چماقدارانسه اش تنها از حیثیت انقلابی خود در نزد توده ها دفاع میکند و آمادگی خود را برای مبارزه علیه این انحطاط اعلام میدارد .

دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲ افسند ۶۲

بهاء معادل اُمازک

www.iran-archive.com

از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کار)